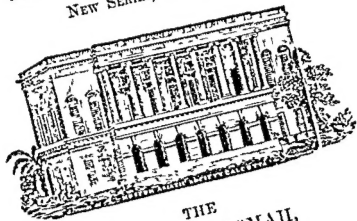




BIBLIOTHECA INDICA;  
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS  
PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE  
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.  
NEW SERIES, No. 110.



THE  
BADSHAH NAMA,  
BY  
'ABD AL-HAMID LAHAWRI  
EDITED BY  
Mawlawis Kabir Al-Din Ahmad and Abd Al-Rahim.  
UNDER THE SUPERINTENDENCE OF  
MAJOR W. N. LEES, LL.D.  
FASCICULUS VI.  
CALCUTTA.  
PRINTED AT THE COLLEGE PRESS  
1867.



بدولتخانه والا معاودت نمودند - از عطاایم اشراقات عمیر مهر تدویر  
 شهنشاه حق آگاه که درمن ایام پرتو ظهور بخشید آمده - چون خاقان  
 عیب دل حجاب اللهمس بواب قدسی القاب مستدرا بقاف عظمت  
 و خال بیگم صاحب باج آن دره صدف دولت را نمندم بیص توام  
 مغرور ساختند - در اندامی گلگشت ششمی نظر والا در آمد که  
 سقش سی دیوار سپهر حق در امر لخته بودند درویش الهام بدین  
 جاری گشت که چنان می نماید که این معارف حوحد اندون و خود  
 مردک رفته از عمود زامب در کون را در مدح فرمودند معارف  
 این عین حق شیعین مذکور از هم میزد و سخت - و همشاهدا آن  
 موجب خلوت همکده گردید - ای قلمی مدتی که در وجود پس  
 همه اعدای دولت و حجاب ری - در مود حشمت و مودل گزاری  
 سیمای در حق در مودت - در شاعی حلقی و شایع و ذایع  
 در پی در مودت پندار در دوست زیر دستن و جمعیت  
 یزد بر مودت مصروف گردید - گریه نغمه در حورق شادان در پی  
 و همسوی سر - برده از زوی - شایع هفتک این برگزیده مصنف  
 در مودت - و مکی مدتی که پادشاهی جانی - ز پیش پناه خاتون  
 مودت و شریک - گریه نغمه در تقدیر معبود در حلق و حمدایت  
 گریه نغمه در شریک

گریه نغمه در شریک - گریه نغمه در شریک - گریه نغمه در شریک  
 گریه نغمه در شریک - گریه نغمه در شریک - گریه نغمه در شریک  
 گریه نغمه در شریک - گریه نغمه در شریک - گریه نغمه در شریک  
 گریه نغمه در شریک - گریه نغمه در شریک - گریه نغمه در شریک  
 گریه نغمه در شریک - گریه نغمه در شریک - گریه نغمه در شریک

پاشا صاحبزاده ای که در آن زمان در هندوستان بود و  
و شایسته که در آن زمان در هندوستان بود و  
بنای چهره که در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و

در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و

پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و

پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و

پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و  
پیش از آنکه در آن زمان در هندوستان بود و



باغ فیروز خان که برکنار دریای بهت مرتب شده - و باغ خدمت خان که در جزیره دل است - هر کدام سمیرکاهی است روح افزا - سخن کوتاه بسیاری از منتسبان این درگاه آسمان جاء از امرا و خدمتکار درین سرزمین نشاط آکین در خور مرتبه و استعداد باغها ساخته اند - و از اماکن روح گستر کشمیر باغهای ریشیان است که بزبان این دیار ایند پرستان را خوانند برکنار دریای بهت باغها ساخته اثمار انرا وقف گردانیده اند - و بهترین آن باغ کنگا ریشی است در جزیره بهت - و آن بگل‌های رنگارنگ و سبزه‌های گوناگون و انواع اشجار و اثمار مملو است \*

و از امکنه متنزعه شهاب الدین پور است که برکنار دریای بهت واقع شده قریب صد چنار تناور بقطار بر لب آب سایه گسترد - از یکطرف آن آب از دریای بهت می پیوندد - و بامر حضرت جنت مکانی در دست عمارت قرینه هم زیست افزای این سرزمین گشته است - و از باستانی عمارات کشمیر عمارت لنگ (3) است که میان دل اساس پذیرفته است - و چون بمرو دهور بآن اندراس راه یافته بود اعتقاد خان در ایام حکومت خود از سر عمارت مطبوعی ساخته \*

چون از گذشت حدایق این خطه دلی پذیر دست و دامن خامه گل چین و عنبرین گردید - نبذی از کیفیت و کمیت اثمار خوش گوارش برنکاشته نمی قلم را شکوین میگرداند - این چمن همیشه بهار اقسام فواکه دارد - و اکثر آن مورد سیری است -

ناع نشاط که یعنی الدوله خوب روزه دل ساخته و رهن آ  
 ده مرتبه است در هر مرتبه آشای - در سر آغار آن عمارت  
 که یک دره صوی دل دارد و روی دیگر ناع - و در اندهای آن  
 کوهی در بهایت بصارت و حضرت بنوخته است - در عمارتی روع  
 و شدت آن چوتره روع و حوصی و سنج که آشار از حوی میان  
 عمارت دران می رود ترتیب یافته •

ناع بعیم که اعظم حان و ناع اوصال انان که علامی اوصال حان  
 شمال روزه دل پهلوی هم طرح انداخته اند هر دو پرگل و خوش مدوه  
 است متصل آن دعب از حلف حان سر سمر و شاداب •  
 ناع طفر حان که بر کنار حدی دل ( ۳ ) که تالسی است خوالی  
 شهر مرتب گشته - از شگفتگی و رنگینی در کمال دل شیبی است -  
 و چون بر طول واقع شده بعد از بدشکش نمودن او اطن حضرت ناع  
 طولی نام کرده اند •

ناع الهی که • مرزا نوبت حان هنگام حکومت این صوبه ساخته  
 بود - و الحال از حمله ناعهای پادشاهی است نهی از آب قر که  
 بهترس آبهای آن دبار است نعره سه گر دران جاری است -  
 در وسط ناع چوتره پانجه اند و دران حوصی ده دره - بر کنار آن  
 چارنسب نعامت رشتق و نالده - چون شیمن دس شدن نداشت  
 در مدوه حکم شد که در دعب عمارت بر دو جانب چوتره مسجدی  
 هم در حوی نمارند •



در طبقه امت و در وسط آن چهار چهار سوزن سر بزرگ کشیده  
 و امر حضرت خاقانی میدان چهارها تازی ساخته اند دو سر بزرگ در  
 سال رنگینی .

دیگر باغ عیش آباد که نشاط افزای خاطر داشت - و غنچه های  
 باها - اکنون باغی که با نام جدید خشت و زوینان و الا قدس متعلق  
 است بر نگاشته خامه را گلرین و درامه را نشاط انگیز ساخته اند .  
 باغ نور افشان که نور سبیل در زمان حضرت جنت سگنی بر  
 گذار آب بهت که چهار باغی سازه گستر داشت طرح انداخته و از  
 عمارت مقابل هم مشرف بر آن ساخته و فضائی دارد داکشا .  
 باغ صفا که بر کنار تائب صفابور ترتیب یافته است و آبش  
 رشک افزای چشمه زندگانی است - و آن روی تائب برابر باغ کوشیه  
 در کمال سوزنیت واقع - باغی که جواهر خان خواجه سرادر هدیه  
 حضرت جنت سگنی میان قلل احداث نموده بود و این هر سه  
 بسرکار پرده نشین سرادق سلطنت بیگم صاحب تعلقی دارد - در  
 باغ صفا متصدیان سرکار آن سلک دوران عمارات خوش و چمنهای  
 داکش پرداخته اند .

باغ شاه آباد نام که محمد قلی ترکمان در حکومت خویش  
 ساخته بود - و در ایام نیک انجام پادشاهزادگی اعلی حضرت داخل  
 باغهای خاصه گشته - و درین وقت پیداشاهزاده اقبال سید  
 دارا شکوه مرحمت شد .

باغ مراد که میان قلل واقع شده پیداشاهزاده والا گوهر مراد  
 بخش عطا فرمودند .

طرح نموده بغیض بخش موصوم گردانیدند - و حکم شد که خیابان  
 آن به پهنای خیابان فرح بخش بمسازند - و شاه نهر بعرض پانزده  
 گز از میان بگذرد - و سه قطار فواره در آن حوشان باشد - و وسط باغ  
 حوضی شصت گز در شصت که شاه نهر مذکور از ارتفاع دو گز آبشار  
 شده در آن بریزد ترتیب داده یکصد و چهل و چار فواره نصب نمایند  
 و میان حوض عمارتی طینی ده گز در هشت گز در در طرف  
 طوقی آن در ایوان سنگین هریکی بطول بیست و چهار گز و عرض  
 ده گز و در دو جانب آن ده حوضه هر کدام بطول هشت گز  
 و عرض پنج فضا فهند - و بهر مذکور ازین حوض در آمده از سه جانب  
 سه آبشار شده بریزد - هر آشاری بعرض ده گز و تا دروازه مرج بخش  
 جاری باشد - و در آن سه رشته فواره و یک جانب نزدیک دیوار  
 باغ جهرکه دولتحانه خاص و عام و قریبه آن عمارتی دیگر مرتب  
 گردانند - تا هرگاه این مکان نزاهت نشان بقدرم اشرف رشک انزای  
 بهشت برین گردد - منازل باغ مرج بخش محل مقدس و عمارت  
 مبادیه بغیض بخش دولتحانه خاص و پیش جهرکه جانب بیرون باغ  
 دولتحانه خاص و علم باشد - و از حمله بهساتین پادشاهی باغ دولتحانه  
 والا است که مصممی بذا انزاحت - و در مزرعتی اثماری همنا - در زمان  
 فرمانروائی حضرت جغتو مکتبی در کشمیر در حیات شاه ابو کم بود -  
 درین عهد سلیمت شد که بهان را نشو و نما می دیگر است مراد شده •  
 دیگر باغ بهی ( ن ) که صدای جهرکه در شن واقع شده و زمین



در سایه پدید است که در روده از میل آب رسته و هر دو رویکرد دیگر  
گذاشته سایه ادگی است - سیر اکثر معرعات این زمین خست  
آئین کشتی است - و چون آب راند دل بهری بررگ گشته ندرای  
بهت می پیروند از بهت بدل و از دل نه بهت کشتی آمد شد  
می نمایند - از شهر سرا یایی آب تا موضع کهنه پل که قریب شایده  
گروه پادشاهی است و حرا زیر تا ناره موله که دوارده کرده است در  
کشتی میروند - حدایق و نباتات و ریاض مملو بقوا که و ریاض  
دیده و دل را نشاط آموذ میگرداند - بهترین اینها باغ مرج بخش  
است که بحکم اندک مرتب شده همانا این گل زمین نمودار بهت  
از بهشت حارثانی - و اثمارش یادگاری از معتللات استهبانی -  
شاه بهر حیواناتش نمودگی از اسب و کبوتر و عمارات روض  
نمایش تا قصور بی قصور مرس همسر - نامی این مدانی موسس  
از گل جهانانی حضرت صاحب قران ثانی اند - را - ر این باغ  
حیوانات بهت معرض می گر که در ایام سعادت درحام پادشاه رادگی  
در حضرت حاقانی در حاسب آن چدار و سعیدار به عامله ده گر  
مشانده اند - و از تارمخ دعا تاحال که چهارده سال باشد بلطف  
تربیت سال سال طراوت و نصارتش امروده - مانعا از حدیقه  
دشقه دشاله مار معروف بود - در نقولا که مشرب قدوم بیل پیرای  
ریاض خلعت ریم و زینت تازه یافت - و دیص و میمنت بی اداره -  
و ریاض و اشجار آن در کمال تنوع و سرسبزی و رنگدنی  
وشادانی بطور کیمیا اثر در آمد - نعرج بخش موسوم گردید - بحکم  
والا متصل این باغ خاص شمال حمامی نره نما یافته و هر مذکور

بدولتخانه والا تشریف بردند - این مصریوسف لقا را که  
 میر شهرت یافته در دفاتر مصری نگارند - اما از سیومین  
 راکبر نامه مستغاد میگردد که نامش در راج ترنگنی که مبنی  
 است از احوال چهار هزار ساله این سرزمین نزاهت اگین سنی  
 است هنوز سنی زن مهادیو و سر تالاب را نامند چون تمامی  
 سرزمین اب فرو گرفته بود و سنی همواره در اینجا غسل نمودی  
 این اسم موسوم گردید - و سبب برآمدن این سرز و بوم از زیر  
 آب نیز نقل نموده - مساحت طول کشمیر داپذیر که محفوظ  
 است بشواسخ جبال از ویرناک که جنوب رویه واقع است تا  
 موضع دواره کنجل از اعمال پرگنه وچهن کهاره که طرف شمال  
 است قریب صد کروه رسمی است - و عرض آن از موضع  
 ککته کر جانب مشرق تا موضع فیروز پور از مضافات پرگنه بانگل  
 سمت مغرب نزدیک بسی کروه رسمی - این خطه فردوس نظیر  
 بحسب نزاهت و صفا - و لطافت آب و هوا - و وفور ریاحین و اشجار  
 کثرت فوا که و اثمار - و باغهای خوش - و جزیرهای دلکش -  
 چشمسارهای تمسیم زلال - و تالابهای کوثر مثال - و آبشارهای  
 رخ فزا - ویدلاقات دل کشا - بهترین معموره دنیا است - و مساحان  
 ربع مسکون - و سیاحان کوه و هامون - باین کیفیت مکانی  
 گذارش ندهند - نظم طرازان پارمی در وصف آن اشعار غرا برگذارده  
 اند - از انجمله این چند بیت است که حاجی محمد جان قدسی که  
 رین سفر فرج اثر در رکب سعادت کامیاب بود گفته - و باحسان و  
 تحسین سرافراز گردیده

ساخته اند تشریف فرمودند - این قصه در حاکم برای مردم  
و لدهی آن در عهد او - در حالف زمان درین راه در سناس آن  
کوه علطیده در کرانه شاه راه افتاده بود - ناصر حضرت خرمسانی  
سنگتراشان هزار پر دار در پیکر میل تراشیده اند - صدای پیکر از  
حاکم سنی که از نو شهر چهار و نیم کوه است و عمارت لدهی  
آن که مشرف در رود خانه است دروین صمیر حلف صادق خاں  
تعلیق داشت - قمر اعلام بصرت انجام گردید - از اسما را حور که پنج  
و نیم دوره است و لدهی آن بدر در کنار این رود حاده واقع شده و  
در اهتمام طعرخاں بود بهضت نمودند - روز دیگر در موضع تهنه  
از مضامین برگرد را حور که فاصله چهار و نیم کوه از آن واقع است  
دایره شد - و لدهی آنرا که سربراهی میر حمله صورت تمامیت  
یافته و نسا همتش بهضت و زبون بود درول احلال منور گردانیدند -  
یک روز برای آرامش اشکر در اسما مقام نموده نوای آن از کتل  
و تن به حال که نوازایی دره و رباحین و اشکاربان زد روزگار است  
عمور فرمودند - و بموضع بزم کله که از تهنه به کوه است و در طرف  
آن کوههای مملو از گل و صابون بهر بعلک کشیده - و رود خانه دارد  
که مندرش تال بریان است و در گوارائی و لطافت مصداق هدا  
حکایت است - و لدهی یادشاهی سرکاری طعرخاں در کنار آن  
احسان یافته - بدر در کوه آشار بهضت که بقدر سه چهار آمیا آب  
تر تر تعلق می بخشد در رود خانه می پیروند - و بحکم حضرت  
جنت سنی سنی شکر چله تهنه از یک ساخته اند - و در آمدند -  
بدر در چله سنی سنی در آن مملو تهنه فرموده و بزم

راه ازار بسیار می کشید شهنشاه حقیقت آگاه که آسایش و آرامش  
 کافی برایا پیش نهاد همت والا دارند حکم فرمودند که سوای  
 پادشاهزادهای کامکار و اسلام خان میر بخشی و جعفر خان و شاهنواز  
 خان قوش بیگی و مرشد قلی خان آخته بیگی و چندین از بندهای  
 نزدیک و قراوانی که حضور اینان بجهت صید و شکار ضرور است و  
 گروهی از اهل کارخانجات دیگر در رکاب ظفر نباشد - عقب اردوی  
 معلى یمین الدوله آصف خان باشایسته خان و جمعی دیگر از خویشان  
 و منتسبان خود - پس ازان علامی افضل خان با عمله دفتر -  
 سپس میر جمله میر سامان با کار گذاران بیوتات سرکار خاصه  
 شریفه - ازان پس معتمد خان بخشی دوم با سایر منصبداران  
 بفاصله یک منزل می آمده باشند - و اینمعنی باعث آسودگی  
 همگان در عقبات معضله گردید - ظفرخان صوبدار کشمیر تا بهنبهر  
 که در جاگیر او بود استقبال نموده باستلام عتبه فلک رتبه سر  
 بر افراخت \*

چهارم رایات جهان پیمای از بهنبر نهضت نمود و چوکی هتھی  
 که از انجا چهار کروه است معسکر اقبال شد - درین راه کروه است  
 عسیر العبور که بگهاتی آدمی دکه یعنی سخت تنگنا اشتها دار -  
 و ازینطرف ارتفاعش يك کروه و ربع است و از جانب دیگر سه ربع  
 کروه - چون لدھی ان در اهتمام اسلام خان بود خان مشار الیه  
 پیشکشی بنظر اکسیر اثر در آورد - روز دیگر از چوکی هتھی کوچ  
 نموده بنوشهره که از انجا سه و نیم کروه است و از توابع صوبه کشمیر  
 و بامر حضرت عرش اشیدانی برکنار رود خانه آن حصار استوار

که راهیست هموار هشت منزل و می و سه گروه هست - و از پندر  
تا کشمیر که کوهستان است دوازده منزل و چهل و هفت گروه - از  
صعودت صحر که بیشتر در شواصح حدال واقع است شترار پندر  
پیشتر بمیدرو - و بار در ویل و اسب و احتر بر می دارند - چنانچه  
پیش خانه سمت سفرهای دیگر درین سفر بسیار ضعیف می یاند -  
و از پدا از زمان حصرت حنت مکایی قرار یافته که در یازده منزل  
از منازل دوازده گانه که خوگی متی و نوشهره و حیکس متی و  
راجور و تهده و دیرم نله و پوشانه و لدهی محمد قلی و هیره پور  
و ساحه مرگ و خابور باشد هر جا یکدست عمارت که اصطلاح اهل  
کشمیر انرا لدهی نامند مشتمل بر مشکوی دولت و دولخانه خاص  
سازند - و عمارت هر کدام را باهتمام یکی از نویسندگان عظام و گذاشته  
اند - و اگر از راه دیگر رایات حلال متوجه کشمیر میشوند در منازل  
کوهستان نیز این طریقه معهود است - راه پیر پلچال اگرچه بهتر  
و سرد یک تر از سه راه دیگر است اما ادراک هنگام تماشای شکوه  
و ناله حوفا و نایب راه ممکن نیست - چه تا اواخر اردی بهشت  
که انجم بهار است در سرگذشت پیر پلچال برف می باشد - و چون تا  
رواده شدن اردوی گبهال بومی ار دار السلطنة برف گداخته بود  
طی مراحل دراه پیر پلچال مقیر شد - و از آب چناب دراه پل کشتی  
عمره مرصودند •

سیوم شهر ذی الحجه مطابق دهم خرداد در ظاهر پندر رول  
احداث واقع شد - از آنجا که در عهد دولت حصرت حنت مکایی  
اشکزار کثرت و ازدحام در راههای تنگ و کربوهای دشوار گذار این





سوار و خطاب راجگی بر نواختند - عزیز الله ولد یومف خان  
مخاطب عزت خانی و عنایت علم سرلند شد •

بیست و دوم نجابت خان معنایت خلعت و احپ با زین  
نقره نوازش یافته بمحال موحرداری مرخص گردید - پیشکش مید  
حسن ولد مید دلیر خان باره پنج بیل پیاپی قبول رحید •

بیست و سیوم لشکار جهانگیر آباد معروف ده هرن مناره که  
شکرگاه مقرر حوالی دار الساطنت امت متوجه گشتند - و سه روز  
دران مکان مشاط امرا توقف فرموده عدان مراجعت منقطع  
گردانیدند - و چون مید گاه مذکور بدوچ ادراپی و کثرت نشیپیر از  
مصاید دیگر امتیاز دارد - و عمارتی که در زمان حضرت خدمت  
مکانی در اینجا بنا یافته چنانچه باید نمود - مرمان شد که عمارتی  
دیگر در کمال خوش طرحی و زیبایی مرتب گردانند - چنانچه در  
عرض یکمال بصرب هشتاد هزار روبده صورت تمامیت یامت •

هشتم ذي القعدة قلیچ خان را عنایت خلعت و احپ با زین مطا  
سرامراز ساخته رخصت انصراب نجاب ملتان دادند - محصل  
خان بمرحمت خلعت و باضافه پانصدی ذات بمنصب سه هزار  
ذات در هزار سوار و صده داری تلکانه که از موینجات ملک جلونی  
امت و عنایت احپ با زین نقره سرلند گشته بآنصوب راهی  
گردید - محلدار خان دکنی بحلعت و علم و احپ با زین مطا  
و خدمت موجداری سرکار گورگپور از تعبیر محصل خان مرق  
عزت برامراخت - پردل خان باضافه پانصدی ذات بمنصب  
هزار و پانصدی هزار سوار و از اصل و اضافه لطف الله ولد



مقتاح کموز ولایت - میان میرزا که نقد سلوکش بسکه قبول رسیده و مبادی طلبش بمنتزهای وصول - ریاضت از جدین برآگیزش ساطع - و آثار عریان از باطن میض موطئت لامع - و احوال سعادت اشتمال او و دیگر مشایخ و فضایی این عهد بتفصیل در خاتمه نکارش خواهد یافت - بحضور مودود السورور مروج آمود گردانیدند - چون آن دانای اسرار کوی و الهی خطام دلجوی و مواد صوری را بنظر در بیدارده نفاکمی نفس خود کم در خواهش بسته دارد پادشاه روشن دل حر تسدیج و دستار سفید چیزی ندادند - و از اشتها میل طبیعت آن حرآمد را رستگار بتنها نشینی و وحدت گزینی بعد از جلسه خفیه اظهار دایع نمودند - آن پیشوایی اهل یقین خواهش تمام استعدا نمود که ساعتی بحلوس فیض مابوس محنت کده این بی نوا را راحت آما گردانند - و این محفل روحانی در کمال شگفتگی و بشاشت اسقام پذیرفت - و بسانکت گوش آرا و کلمات سعادت امرا بزبان الهام بیان گذارش داده ناعث نشاط خاطر آن خموش زبان گویا دل و انصاف باطن ان کنج بشین ببود گسل گشتند •

نوزدهم منزل شیخ بلال را شرف قدم ارزانی داشته لختی معقولات دلکش و مقولات میض انما حامه امروز گردیدند - و در هزار روپیه شمع که هرچه بدر رسیدی صرف اضیاف و مقرا نمودی عطا فرموده بدو لتخانه والا مراجعت نمودند - و چون عمارات دولتخانه حاص و آرامگاه دولتخانه عالی که بامر حضرت جلالت مکانی ساخته شده بود پسندیده طمع اقدس نیامد که شد که هم از

که یک رو طرف باغ و دیگری جانب تالاب داشته باشد بسازند  
 بیست و دوم رایات فیروزی از انجا نهضت نمود \*

بیست و سیوم سرای اعتماد الدوله مضرب خیام گردید - درین  
 روز راجه جگت سنگه داد راجه باسو از فواحی کانگره آمده بتقبیل  
 سده سینده مربرافراخت - و دیانت خان بمرحمت خلعت و منصب  
 هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه مفتخر گشته دستوری  
 معاودت بپسهند یافت \*

سالمخ رمضان کنار آب بدهاء معسکر اقبال گشت - درین ماه  
 مبارک مبلغ سی هزار روپیة مقرر بارباب استحقاق رسید \*

روز عید فطر مقام فرمودند - درینولا از زیرنگی تقدیر صبیحة  
 صفیه پادشاهزاده بلند اختر محمد دارا شکوه که نخستین گل آن  
 نهال حدیقه سلطنت بود بفردوس برین ارتحال نمود - خاطر آن گوهر  
 اکلیل خلافت غم آگین شد - چنانچه از فرط اندوه آثار تب ظاهر  
 گشت - و حرارت و اضطراب رو بغزونی نهاد - و چون بر معالجه اطباء  
 حضور اثری مترتب نمی گشت - خاقان مهر گستر وزیر خانا که  
 از بند های معتمد تدبیر خدمت است و از علم طب بهره وافی  
 دارد و مزاج خلیقة زمان و پادشاهزادهای بلند مکانرا نیکو می شناسد  
 از دار السلطنة لاهور طلب فرمودند - و از آنرو که ساعت مختار  
 بجهت ملازمت نزدیک نبود حکم شد که خود را بایلغار برساند و  
 بمداوا پرداخته معاودت نماید - پس ازان که موکب اقبال حوالی  
 دار السلطنة برسد در ساعت نیک سعادت استقامت عتبه والا دریابد -  
 خان مومی الیه چهارم شوال داخل اردوی کیهان پوی گشته

گشته و در براهت و لطافت دران هنگام قریقه داشت و با مرخصی و  
خدمت مکی متصل آن تالابی دلکشا ساخته اند - مدرل سعادت  
محقق گردید •

## گذارش نوروز

شب سه شنبه بیعت و بزم رمضان المبارک سه هزار و چهل  
و سه هجری حورشید زریں لوا ناشعه گیتی امروز برهت سرای  
حمل را مروج آگس صاحت - حادان هفت اقلیم - و نالشا تخت  
و دیهیم - مرمر حلاوت را نابوار عدالت در امر حقه ابواب نشاط در  
روی جهانیان معنوج گردانیدند - سپیدار حان را معنایت حلاوت  
و اسب بازس مطلا و بیل و مونه داری گجرات از تعیر باقر خان  
نجم ثانی دلد پایگی تحشیده رخصت فرمودند امام قلی که شاه  
صفی والی ایران ادرا همراه خدیرات خان نوکر قطب الملک سعادت  
کامنده در ستاده بود و مصحوب او نامه بدرگاه عالم پناه ندر ارسال داشته  
در بوقت شرف اعتلام عتده والا دریاست - و بیعت اسب و چمد  
استدرو شتر نا دیگر اشیای ایران در سبیل پیشکش بطور امور خادان  
حدود گستر در آورد - و تحلیعت و ابعام چل هزار روپیه سر امر از  
گردید - پاینده می اوزنگ که سعادت نازری از مادر او النهار درم  
زمارت حرمین شریعین آمده بود شرف اندرز ملازمت کردند - و  
هزده اسب و ده شتر نر و ماده پیشکش نمود - و ده ابعام ده هزار  
روپیه نوازش یافت - بدیانت حال دیوان و موحدا سهرود حکم شد  
که مطابق طرحی که پندک طبع از دهن آمده شده می دلکش

در آن روز - هر روز که در این روز که در ایام پادشاهان و اعیان  
 روزی در چهار ( چهار ) که شکر و خجالی در این ایام که در  
 است شاهزاده آهو بدست مبارک شکر کرد و بودم - و چون این سال  
 به مع حضرت جانب و کانی رسید فرمود که - از در یک روز داده  
 آهو بتامک زده ایم - تا " ای لایم این زبانی در عرض مقدس  
 رسانیده باشد که مداب گردید \*  
 \* بات \*

چون شاه جهان پادشاه شیر سکار \* او که " پی تشییر گذار  
 روزی بتامک خاص بان چس آهو \* او که در دنگار یک صید در بار  
 دوم شهر زبانی در قرب شان دنگی از سبیل اقطاع شود آمده  
 سرف زبانی بوس در دانت \*

پانجم در مقام چون بنت اعتقاد خان صوبه دارد دارالملک دهلی  
 را بعزایت خلعت سرافراز ساخته رخصت انصراف دادند \*  
 هفتم مقرب خان در خدمت نوازش یافت و بیجا گیر خود  
 مرخص گردید - سپیدار خان از دنگه احوال نگار آمده بتقیل عتبات  
 برق عزت بر افراخت و هزار شهر نذر گذرانید \*

شازدهم باغ پرگنه انباله که بفرمان گیتی خدیو در ایام سعادت  
 نرجام باد شاهزادگی ترتیب یافته بود و در آغاز جلوس مبارک به نواب  
 آسمان قباب پادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب عزایت شده بفرزول  
 اقدس نصارت فرودسی یافت - و حکم شد که متصدیان سرکار آن  
 ملکه دوران دران مکان روح افزا مطابق امر خاقانی عمارتی بنمایند  
 نوزدهم باغ حافظ رخنه که در زمان دولت حضرت عرش آشیانی  
 به جد کاری حافظ که دران ایام گروزی میبرد بود در آنجا مرتب

دیگر ماده که پنج من پادشاهی درن داشت نتعنگ شکار کرده معاودت نمودند - بحکم الملک چهار هزار روپیه و بحکم مومنا در هزار روپیه مرحمت شد •

بیست و سیوم اعتقاد حاکم صوبه دار دار الملک دهلی یک مدرلی شهر آمده احرار معاودت مقرب نمود •

بیست و چهارم روزگده که بحکم حضرت حجت مکانی درون ان عمارات ساخته شده نعر نزل معاودت موصول آرایش یافت •

بیست و ششم بحسب نظرات روضه مدوره حضرت حجت اشیاپی انار الله برهانه پس ارل برنارت مرد میص مطهر سلطان الشانج شلج نظام الدین اولیا دس مره پرداخته متولیان و سده اس اماکن براهت مواطن را بحضرات و صدقات دامن آرزو برآمودند - و بحضرات روپیه از سرکار والا دادند پادشاهرا دها به اعتمادان حوله روت - تا بحاکمانان بدار آئین و حامل دکران دعواه بشن در حوز احتیاج قسمت نمایند - و از اصحاب علم و ادب استحقاق شهر معاودت بهر دارالملک دهلی هر کس بشرف مقارنت مشرف شد بر اصال خاقانی گشت امتدواران را سر حد و شاداب گردانند •

بیست و هفتم از روزگده بشکار پالم که صد گاهی است مقرر رکصت نموده در عمارات پادشاهی که دران مرصعین اساس یاده نزل احتال فرمودند و چهار روز دران مقام دل امروز عشرت بحسب نر پرداخته دران صد نمودند - چنانچه در يك روز نادات اندس چهل آهوی میاد نتعنگ حاصه که بحاص نان موموم است شکار کردند - و هدی یکی محتاج به نذر درم نگشت - و اندک عیبی نامت تعجب



بجاگیر دار از سرکار معالی زر نقد برسانند - باسلام خان میر بخششی  
اسپ از طویله خاصه با یراق طلا عنایت شد - شافی پسر سیف  
خان بمرحمت فیل مقتدر گشت \*

چهاردهم در مهترا که از معابد مشهوره کفره هندوستانست الله  
ویرد بخان قراول بیگی بعرض مقدس رسانید که آن روی آب در  
بیشه که محاذی موضع مهابن است شیرینی چند بنظر در آمده  
و قطع نظر از جان شکری وحوش صحرای بمواشی قصبیات و قربات  
ان نواحی ضرر بسیار میرسانند - شهنشاه شیرشکار بکشتنی از آب عبور  
نموده فیل سواری بنخچیرگاه در آمدند و چهار شیر دونه که در نهایت  
تن آوری و قوت بودند و دو ماده به تغذگ شکار درموندند - و یک  
شیر بچه را گرز برداران بغرمان والا زنده بدست آوردند \*

شب پانزدهم که لیلة البراة بود بموجب حکم اشرف گذار دریا  
سفاین بغابوس و چراغ برامروخته آمد و تماشای چراغان عشرت  
افزای خاطر اقدس گردید - درین شب متبرک ده هزار روپیه مقرر  
به نیازمندان عطا شد - و عبادات مخصوصه این شب بتقدیم رسید -  
روز دیگر از متها نهضت نمودند \*

بیستم کلیان جهالا را که پیشکش رانا جگت سنگه آورده بود  
بخلمت و اسپ سرافراز ساخته مصحوب او خلمت فاخر و اوربسی  
مرصع با دو اسپ از طویله خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین  
مطلا و فیل برانا فرستادند - درین تاریخ الله ویرد بخان بعرض اشرف  
اقدس رسانید که درین نواحی شیرینی چند ظاهر گشته - اعجای  
حضرت بانصوب تشریف فرموده دو شیر یکی نر که هفت سن و

دردمان حواقیب نشان است از خلوص میلعت مانوس نورد زایات  
 جهان پدما زینب بدافته بود - و خاطر عشرت پیرای بدنگان اعلی  
 حصرت نگلگشت خطه بی نظیر کشمیر که معروفی سدره و ریاحین  
 نمودار بهشت از مردوخ ترس دل بهشتی است نرودی زمین بید  
 رعیت میفرمود - داندان اخرروز بنگشندند هیوم شهر شعبدان المعظم  
 . سه هزار و چل و سه مطابق چاردهم بهمن مویک حال از اکثر  
 انداد بصوب پنجاب راهی گردید - و سراق عطاقت که بیرون شهر  
 دار الحکام کنار دریای حوض نر امرلخته شده بود نبرول اقدس مورد  
 انوار گشت - و سه روز درین منزل مقام شد حال عالم را که از میر  
 شکاری وقوف تمام دارد هزار و پانصد اشرفی عطاقت کرده حکم  
 فرمودند که تا دار الملک دهلی ملازم رکاب سعادت باشد - بحاکم  
 حال چار صد اشرفی و ده شیر خاں ترس ده هزار و پانصد و بصوبی بهادر  
 دینل مرحمت شد - و از اصل و اصواء منبر شمس بمنصب دره هزار و  
 پانصدی دو هزار حوار - و پنرخاں میانه بمنصب هزار و هشتصد  
 سوار حراوار گشتند - هفتم مویک انبال ازین منزل کوچ نموده نره  
 نوردی درآمد - و از عدالت گستری و رعیت پروری مقرر فرمودند  
 که بخشی احدیان نا احدیان، تبرانداز یک طرف راه و میر آتش  
 نا برق اندازان از طرف دیگر اهتمام نمایند تا بدور اردو و مرور  
 لشکر زراعت پا مال نگرند - و چون بسطت از درمی گنهای بوی بعد  
 از نزل به خط زمین را درو می گرمی - دازو عگان و مشربان و امنا  
 صعبین گشتند تا هر قدر زراعت پی بهر گردد برآورد نموده حرمه  
 رعیت نرعیت و حصه جاگیر دار که بدایه هرزی بریده شد



عمره رحمت خیرات حال که در سجده های سال جلوس مقدس از  
 قتل قطب الملک فرد والی ایران در حالت رفته بود و درس سال  
 مراجعت نموده بتقدم ملک رفته پیشانی طالع در آخر وقت -  
 و سه تعویذ اسب با چند استر و شتر و اقمشه ایران برسم پیشکش  
 بنظر کیمیا اثر در آورد - کلان حبالا که اعلیٰ حضرت در ایام خمسه  
 آثار مرخده انجام نداشتند و گاهی که مقصد مالش راجع امر  
 ملکه در اردیبهشت اقامت داشتند و عدد الله حال بهادر مدور حکم  
 او را دستگیر نموده به پیشگاه حضور آورده بود حال نحشی نموده  
 اراد در نموده بودند و امر دوزار را چو تن عمده راجع حکمت ملکه است  
 که از قتل پانای مذکور بدرگاه والا آمده عرضه داشت او را نایک میل  
 که بطریق پیشکش ارسال داشته بود از نظر انور گذر کنید •

### نکات جشن شمسی دزن

روز جمعه بیست و ششم رحمت سده هزار و چل و سه مطابق  
 هشتم بهمن حش دزن شمسی انتهای سال چهل و دوم و اعاز چل  
 و سیوم از حارند زندگی حضرت شاهنشاهی انعقاد یافت - و آن  
 دریا نوال بخشش را بطه و دیگر احساس معهوده منعقدند - درس  
 روز میمنت امروز در منصب علامی افضل خان که به بهراری ذات  
 و سه هزار سوار بود هزاری ذات امروزد - و جعفر خان را عنایت  
 مقاره بلند آوازه گردانیدند - مکرمت خان عنایت علم و میل سر  
 عرت بر امراخت - و از اصل و اصانه نایک قلماق منصب  
 هزاره شصت سوار و خطاب حانی - و میر عبدالحکیم دارنده عمارات

بسم الله الرحمن الرحيم

## آغاز سال هفتم

### از دور اول جلوس مقدس

روز شنبه غره جمادی الثانیه سده هزار و چهل و سه مطابق  
دوازدهم آذرماه هفتم سال میمنت اشتمال فرح بخش جهانیان  
گشت - و نوید کمرانی بعالمیان رسانید \*

دوم نور محمد عرب بمنصب هزاری ششصد سوار از اصل و  
اضافه سراسرازی یافت \*

سیوم خدیو اقبال که عشرت مید و نشیمن اندوخته سعادت  
فرموده بودند باغ نور منزل را نصارت تازه بخشیدند - یمین الدوله  
آصف خان و علامی افضل خان با دیگر امرا و سایر بندها که در  
دارالخلافه اقامت داشتند پذیره شده شرف ملازمت دریافتند \*

چهارم دارالخلافه بمাহجه رایات عالیات فروغ آگین گردید \*

پنجم و چهارم مستلدار خان از دکن آمده سعادت آستان بوس  
اندوخت - و بمرحمت خلعت و کمپو و سرمع و منصب چار هزار  
ذات و دوهزار سوار و اسب و فیل و بیست هزار روپیه نقد سر بر  
افراخت - و سرکار منگیر از توابع صوبه بهار در اقطاع او مقرر گشت \*

و در بهشت سوار - و از اصل و اصنام حقیقی برادر باقرخان رحم ثانی  
 بمنصب هزارگی ششصد حواری برگزیده گشتند - پرموتم سنگه ندیر  
 راجه راج - سنگه کچراهه که دیمین بدگی پادشاه اسلام از ظلمت آناه  
 کفر و غرورستان ایمان رسیده بود به عادت نمود موعوم گردید - و خلعت  
 و احب و زر نقد بوازش یافت •

### واضح باد

که مصلحت احوال هر ده سال را یک یک میسازد  
 امت ایمن درین حالت زیادتى حکم تا این مقام یک  
 حصه علیحد نموده شد تا در محله کردن بدما نباشد •

124252

بسم الله الرحمن الرحيم

## آغاز سال هفتم

### از دور اول جلوس مقدس

روز شنبه غرة جمادی الثانیه سده هزار و چهل و سه مطابق  
دوازدهم آذرماه هفتم سال میمنت اشغال فرح بخش جهانیان  
گشت - و نوید کمرانی بعالمیان رسانید \*

درم نور مسدود عرب بمنصب هزاری ششصد سوار از اصل و  
افزاده سرافرازی یافت \*

سیوم خدیو اقبال که عشرت صید و نشیپر اندوخته معاودت  
فرموده بودند باغ نور منزل را نصارت تازه بخشیدند - زمین الدوله  
آصف خان و علامی افضل خان با دیگر امرا و سایر بندها که در  
دارالخلافه اناست داشتند پذیره شده شرف ملازمت دریافتند \*

چهارم دارالخلافه بماهیجه رایات عالیات فروغ آگین گردید \*

بیست و چهارم محمدار خان از دکن آمده سعادت آستان بوس  
اندوخت - و بمرحمت خلعت و کپور و صرغ و منصب چار هزار  
ذات و دوهزار سوار و اسب و فیل و بیست هزار روبیه نقد سر بر  
افراخت - و سرکار منگیر از توابع صوبه بهار در انطاع او مقرر گشت \*

و در بهشت حواری - و از اصل و اضافه حمیدی برادر باقرخان نجم‌نسی  
 بمنصب هنراری ششصد حواری شدند گشتند - پرموتم منکه نبیره  
 راجه راج - منکه کچیرا که بیمن مدگی پادشاه اسلام از ظلمت آباد  
 کفر بقر و عثمان ايمان رسیده بود بعد از تمند موموم گردید - و بخلاعت  
 و امپ و زر نقد نوازش یافت •

### واضح باد

ده مصنف احسن هر ده - آن را یک یک مصاد کرده  
 نعمت نیکو ترین به نیکوترین حتم تا این مقام یک  
 معرعه شیریه قمریه شد به در سینا گردید بدعا نباشد •



بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار - و قاضی محمد سعید کهرودی که از تغیر مکرمتخان بدیوانی بیوتات رکاب - عادت سر بلند گشت - بمنصب هزار و دویست سوار عزرائض انداختند - و خدمت دیوانی سرکار جهان پور خلافت بمحمد یوسف تفویض یافت - و داروغگی داغ و تصحیح منصبداران از تغیر قاضی محمد سعید کهرودی بزین الدین غلامی برادر اسلام خان مفوض فرمودند - چون بعرض مقدس رسید که از دلایل نجومی فی الجمله گرانی در سال حال از هفتاد و پنج هزار و پانصد و شصت و شش تن صدق عقلاً و نقلاً باعث رفاهات و دفع نحومات است - ذات اقدس را بطا وزن نموده مبلغ هشتاد و پنج هزار و پانصد و شصت و شش تن و هشتاد و پنج هزار و پانصد و شصت و شش تن و هشتاد و پنج هزار و پانصد و شصت و شش تن و عطا اموال جهانیان را از احتیاج برمی آرد بزر سرخ سنجیده آمد - و مبلغ بمستحقین مرحمت شد - و از آنجا که حفظ اینزدی شامل حال این سرمایه امن و امان است درین سال مکرره می بوجود همه سود نرسید - همانا این کلائت از آثار تصدق بود یا صدق حدیث کذب المنجمون و رب المعبد ظهور نمود \*

خلع ماه نوبتخان از اصل و اضافه بمنصب هزار و هشتصد سوار عراقی یافت \*

هفدهم جمادی الاولی موکب جلال قرین دولت و اقبال از دار اخلافت اکبر آباد بصیر و شکار روغتاس و یاری متوجه گردید - شاه بیگ خان باضافه هزار و سوار بمنصب سه هزار و سوار و اهتمام خان باضافه هزار و ششصد سوار بمنصب دو هزار و

و تومان طوع و آذتاب گیر و خدمت سرج که حر پادشاهراذهای  
 دهمگرمی نصب آن سرحدس نمی گردند - سرافراز ساختند - و سرکار  
 حصار را که حضرت مردوزس مکی در آغار خلوس مدارک در  
 سرور سلطنت همدوستان بهشت نشان در قبول حضرت خدمت  
 آشدیدی عذاب نموده بودند - و آن حضرت در عهد دولت  
 خود بحضرت عرش آشنای و همچنین حضرت عرش آشنایی  
 بحضرت حب مکی و حضرت خدمت مکی بحضرت صاحبقران  
 ثانی ادام الله تعالی طلال عاطفته علی رؤس الاوصی والادابی ازرانی  
 داشته بحاگیر آن اختر نرح سلطنت مقرر فرمودند - و موحداً  
 سرکار مذکور محمد علی بیگ خویش طبع حان مقصود گردند -  
 اسلام حان را خلعت خاصه در نواخته از پرورده نوازی نواذ پایه  
 تحشیکری اول رسانیدند - بخشی ممالک گذارش تاریخ مدهاند -  
 حان دوران سوء دار مالوه بحرمت خلعت خاصه و شمشیر خاصه  
 و اسب از طریقه خاصه نا زن مطه و میل از حلقه خاصه بلند بانگی  
 یافته خدمت پادشاهراذله حاکمان محمد شاه شجاع بهادر دستوری  
 یافت - راحه بهارته مدیله ناصانه پانصدی دات و پانصد -وار  
 بمصوب چارهراری دات و سه هزار و پانصد -وار - و از اصل و انشاء  
 حان بنار حان بمصوب دوهزار و پانصدی دات و هزار و پانصدی  
 دات و هزار و پانصد -وار - و مکرمت حان که خدمت دوحداً  
 نواحی دار اخلامت اکثرآنان -رمراری یافته بمصوب دو هزار  
 دات و هزار -وار - و شریف حان بمصوب هزار و پانصدی دات و  
 هزار و دوست -وار - و بهرانب حان ولد آصف حان دهمگرمی

پرتو نیر عاطفت ملکه بر حال او اوگذند . و در سلک بندگان درگاه  
جهان پناه منتظم ساخته بعزایت خلعت و دولک روپیه مالیانه  
مقتخر گردانیدند - و اسباب و اموال او را باو باز گذاشتند - و هرچه  
به بی نظام تعاتی داشت بسرکار و الا ضبط شد - پرداختن باضا  
نشد سوار بمنصب هزار سوار - و عبد الرحمن و  
صادق خان بخدمت بخشیکوی ابدیان سرافراز گردید \*

## نکارش وزن قمری

روز شنبه یازدهم ربیع الثانی سنه هزار و چل و سه مطابق  
بیست و سیوم مہر ماه مجلس وزن قمری اختتام سال چل و سیوم  
و افتتاح چل و چارم از سنین عمر جاوید طراز بآئین معہود ترتیب  
یافت - آن جہان کرم بطلا و دیگر اشیای معہود سنجیده آمد - چون  
مقرر گشته کہ تا پادشاهزادہای والا گہر را بخدمتی مامور نگردانند  
منصب ندهند - چنانچہ بہ درۃ التاج سلطنت محمد شاہ شجاع  
بہادر پس از دستوری بمہم دکن منصب عزایت شد - مہمین پور  
خلافت بآئین دیگر بخدمندان کماکار کہ بتفاوت درجات بروزبانہ  
سر بلند اند تا این تاریخ ہزار روپیہ روزبانہ می یامند - لیکن از آنرو  
کہ جمیع امور این سلطنت بروفق اقتضای خرد دور بین است -  
درین روز مسعود آن بیدار بخت را کہ باخلاق پسندیدہ و اطوار گزیدہ  
در ضمیر خورشید نظیر اورنگ آرای جہانبانی پیش از دیگر  
اخلاف جا دارند - و خاقان مہربان بدوری ایشان رضامند نیستند -  
بمنصب والی درازہ ہزاری ذات و شش ہزار سوار و علم و نقارہ

و چون مردم سوار فراهم آمده بودند در دوازده هزار روبه مقرر  
هشت هزار روبه دیگر امروند .

چهاردهم منع حار را بنایب خلعت و اسب از طوایف  
خاصه نادر مطلقاً بوازش مرموده بصورت الهانان که در عهد او بود  
دستوری داد .

بیست و چهارم حار دروا از مالوه آمده نادر - عادت ملازمت  
مستبعد گشت - و هزار اشرفی نصیبه بدرگذاشتند - سیکرام رمیدار  
کفور بیدار تسلیم عتقه و الا هر درامراحت - نراحت بختار و پسر راحه  
را حسنه که خواهره که از صالح کفرهائی یافته سعادت اسلام رحله  
است خلعت و دو هزار روبه نقد عدايت مرمودند .

اسلام حار که پس از تعبیر حکومت گجرات بحکم ادیس از راه  
بخت آردن بی نظام و فتح حار و اموال انان درها پور رفته بود  
دست و هفتم شرب آسان دوس دریاوت - و هزار مهر دعدوان دندر  
و حواهر و مرصع آلات و تعصبات گجرات که قیصم دهه یک لک روبه  
باشد برسم پیشکش نظر امور در آرند - و بی نظام و فتح حار را که  
مهادت حار حاکم نان عایم ملعه دولتانان همراه او روانه درگاه  
معلی ماحده بود حاضر گردانید - بی نظام را رسید حاکمهای حارس  
ملعه گوالدار حواله مرمودند - و زمان شد که چنانچه بهادر نظام الملک  
که در فتح ملعه احمد نگر امیر اولیای دولت فاعره شده بود در  
ملعه مذکور محسوس اسب بی نظام را بدر دران ملعه مقید دارد - و از  
مسترم نوازی نقوش سنایات فتح حار نا آنکه از شقاوت نظری و  
واری طایع مکرر مصدر حرکات موهیده شده بود برال معوش شده

بسعادت حضور نایز گشتند فرمان روی جهان بزبان وخی ترجمان  
 سخنان غم زدای که هر یک حرز بازوی هوشمندی و تمیمة گردن  
 بخت بلندی بود فرموده جعفر خان را بخلعت خاصه و باضافه  
 هزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چار هزاری ذات و دو هزار  
 سوار - و روشن ضمیر را بخلعت و باضافه پانصدی ذات و سه صد  
 سوار و بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بر نواختند -  
 و عبدالرحمن نیز باضافه سرافراز گشت - و بهرام پسر چهارم بمنصب  
 پانصدی ذات و صد سوار سر بلندی یافت \*

شب دوازدهم ربیع الاول بحکم شهنشاه حق آنکه مجلس میلاد  
 سرور انبیا خلاصه اصفیا علیه افضل الصلوات و اجملها آرایش یافت  
 و گروهی از فضلا و صلحا و حفاظ حاضر گشته بتلاوت قرآن و ذکر  
 محاسن و مکارم آن خلاصه انهن و جان پرداختند - و آفاق با انواع  
 بخور و اقسام عطر معطر گردید \* بیت \*

چنان شد بخار بخور اوج گیر

که شد و سمه روی بدر منیر

مشام هوا شد چنان عطریاب

که شبدم نمی ریخت غیر از گلاب

و خوانهای اطعمه گوناگون و فواکه رنگارنگ و اصناف تنقلاط و صنوف  
 حلویات فروخته صلاعی عام در دادند - سریر آرای خلافت برای  
 پاس تعظیم و بزرگ داشت این شب متبرکه بر مسندی که بر روی  
 زمین گسترده شده بود نشستند - و بهر کدام از ارباب صلاح و اصحاب  
 مستحق در خور حال خلعت و فرجی و شال عنایت فرمودند -

راجه روز امرو و بهیم رانهور و راجه رام پداس سرور و یکه تازخان  
 و اصالت خان و حایل الله خان و کرم الله ولد علیمردان خان بهادر  
 و جمالی ولد قمرخان قزوینی و حمید - سور و شرزه خان و دیگر  
 داوران جدکار و حاسپازان شهامت دثار و هزار احمدی و هزار سوار  
 برق انداز و پیدد - بسیار از تعلیمی و کماندار در ملازمت آن گوهر  
 اکلیل خلعت مرخص گشتند - سید خاتمهان بهرحمت خلعت  
 حاصه و اسپ از طویل حاصه با یراق طلا و نعل از حلقه حاصه با  
 ماده نعل و راجه حیدر و راجه پنهاناس بهنات خلعت حاصه و  
 اسپ از طویل حاصه با زین مطلا و الله و بریدی خان و اصالت خان  
 و حایل الله خان خلعت و اسپ - و بعضی معنایت اسپ - و  
 برخی بهرحمت خلعت - \*فتکر و صاهبی گردیدند - و اصالت  
 خان از اصل و اسانه بمنصب هزار و پانصدی دات و پانصد سوار  
 و خدمت کشیکبری این لشکر سرلندی یافت - و حکم شد که  
 بیست و پنج لک روپیه از خزانه بهرحمت مدد خرج مصلحتداران و  
 مشاهیر اجدیان و برق اندازان و غیر آن همراه دهند .

هم ربیع الاول صادق خان میر بخشی یزنه بمن الدوله از  
 چهار مانی درگذشت - اعلی حضرت از عموم رامت و ننده نواری - و  
 حو و مارسلطنت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را برای مغایرت  
 اخلاص خصوصا بهر گل او جعفر خان که بحسن عقیدت و لطف  
 خدمت منظور ابطار شاهنشاهی است تعزیت مرستادند - و حکم  
 شد که بغزونی الطاف خانای تسلیم بخشیده او را با برادران بشرف  
 بهرط بس مشرف گردانند - پس ازل که جعفر خان با برادران

افواجی که بخدمات این ملک می پردازند از کثرت ترددات شاقه و  
 قلت آذوقه سخت آموذ و رنج فرسودگشته بمهمی دیگر نمیتوانند  
 پرداخت - اگر یکی از پادشاهزادهای کامگار بختیار را با ساز و  
 سامان شایسته از خزانه و توپخانه و دلیران رزم پُرّوه و پیلان کوه شکوه  
 باینصوب تعیین فرمایند - امید است که بمیامن اقبال حضرت  
 خاقانی ولایت بیجاپور در حیطة تصرف اولیای دولت روز افزون  
 در آید - خاقان گیتی ستان روز یکشنبه بیست و دوم شهر صفر  
 مطابق ششم شهریور بعد از گذشتن نه گهزی - اختر برج سلطنت  
 پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر را که هفتصد و پنجاه روپیه  
 روزیانه می یافتند بخلعت خاصه با نادرى طلا دوزی و کپیوه مرصع  
 با پهل کتاره و شمشیر مرصع و منصب والی ده هزارى ذات و  
 پنجاهزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان و طوغ و دو اسب از  
 طوبیة خاصه یکی با زین مرصع و دیگری با زین طلای میفاکار و فیل  
 ز حلقه خاصه با یراق نقره و جل منخل زربفت و ماده فیل و رتبه  
 ز انعام شش لک روپیه نقد بلند پایگی بخشیده با پیلان آسمان  
 باد و اسپان تازی نژاد و سلاح و خزانه بسیار و لشکر جوار بآنصوب  
 خصت فرمودند - و در حین رخصت فاتحه فیروزی برخواندند -  
 از شمول عاطفت و وفور شفقت حکم شد که از در دولتخانه بر رتبه  
 وار شوند - و نقاره شادمانی نواخته روانه گردند - و از اصرار  
 نصبداران سید خانجهان و راجه جیسنگه و راجه پتهلداس و الله  
 بر دی خان و رشید خان انصاری و خواص خان و مادهو سنگه ولد  
 و رتن و قزلباش خان افشار و سید عالم باره و چندر من بندیل و

گشته جهانی را در اضطراب انداخته از نارگاه سلامت انواع حیرات  
و اصناف صدرات تقدیم رسید - بدارمدان درگاه ابروی دست دعا  
نچرخ بر سر برداشته پیشانی انفال بر رسید گذاشته صحت ذات  
اقدس و تددرستی شخص مقدس را که • مصراع •

سلامت همه آفاق در سلامت اوست

از شفاخانه عیسی مسالت نمودند - پس از سپری شدن سه روز  
صراح و هاج اعتدال پذیرفت - پزشکان عیسی دم که دروای حضور  
افتدای سعادت و اسدیعی برکت مدامید از عطایای پادشاه خود  
گستر حلیت یافته نامعام مدالع گرامند داس امید بر آوردند -  
دواب مظهر قناب خورشید احتجاب ملکه ملکی آیات بیگم صاحب و  
دیگر مستورات حجب عصمت و محدرات تنق عفت و نجاه هزار  
روپیه و پادشاهانهای تحت بندار و بوندان احلاس شعار یک اک  
روپیه برسم تصدق گذرایدند - اروس مدلع یک اک روپیه به مستحقین  
و نجاه هزار روپیه بمسکینات عنایت شد •

هژدهم سیعت حال صوبه دار اله آباد نامتلام آستان سلطان  
مطاب - بر براراخته هرر مهر اصیغه بدر و برخی مرصع آلات و طلا  
آلات و دیگر اشیا معدوان پیشکش گذرایدند - و شرف بدرائی رسید •

فرستادن پادشاهزاده والا قدر محمد شاه شجاع

بهادر بصوب دکن و ذکر وقایع دیگر

چون از عراض جاسخامال مکرر بعرض نارنامتال حضور رسید  
که گشایش حصار دولقانا ناس تمام در دل دکنیان انداخته - و



و خورد و کفن با اصفام آن کفر گزینان ضلالت گرا با نظر پادشاه اسلام  
 پرور در آوردند - خافن دین نواز کفر گداز با رباب شریعت فرمان داد  
 که نخست آن کبره شقاوت بنوع را برای قیوم سلامت مسیحی و شارع  
 مستقیم دین احمدی خوانده با اعلان احکام اسلام تکلیف نمایند -  
 برخی که توفیق احراز این شرف یافتند بقبول دین صواب آئین مورد  
 مراجع شاهانه حق آتاء گشتند - پیشتر را که از رسوخ جهالت  
 و وثوق ضلالت سر از ادراک این درایت باز پلیدیدند با سرا قسمت  
 نموده حکم فرمودند - که این طایفه نکوهیده کردار را مسبوس و  
 معذب نمایند - هر که برخاسته توفیق باسلام گراید بعرض  
 مقدس رسانند تا از برای او اوقات گذار مقرر فرموده آید - و هر که  
 این شرف در نیابد همواره عقید باشد - چنانچه اکثری ازینان در  
 حبس بیجهنم پیوستند - از اصفام هر چه تمایل انبیا علیهم السلام  
 بود حسب احکم در آب چون افکنده باقی را درهم شکستند -  
 درینولا به پادشاهانهای والا اقتدار و امرای عهد حضور بآئین هر سال  
 خلعت بارانی عنایت شد - راجه رایسنگه ولد هزاراجه بعنایت  
 فیل سرفراز گردید \*

بیدست و ششم فیروز خان ناظر میل را بمرحمت فیل و خلایل الله  
 خان را باصافه پانصدی دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی  
 پانصد سوار - و امانت خان برادر علامی افضل خان را بمنصب  
 هزار و صد سوار از اصل و اضافه بر نواختند \*

روز سه شنبه دهم صفر مطابق بیدست و پنجم مرداد از ناساز  
 گاری هوای برسات عارضه تب و گرانی سرباعث تغیر مزاج معلی

نیک از بد ناز میدادند پدیدارند - مدادا بعضی دیو بعضی و بعضی  
 عول نادانی مصدر امری گردند که مرث دفع اس ناقص خردان  
 شود - چون حان درازان با تانسان خود در کشایش این حصار تعب  
 بسیار کشیده بود از مردی عاطفت برلج و در بغان بنام ار شرف  
 صدور یافت که ملعه را برتصی حان - پرده خود مالوه که صوبه داری  
 ده او متعلق بود رفته چندی ناساید - حان درازان مرتصی  
 حان را در ملعه گذاشته و زوی که از حران عامره با خود داشت  
 برای نا گرسر قلعه بمشار الیه داده مرد آمد - و روانه مطلب شد -  
 درس ایام از عرصه داشت راحه بهار تبه که بحراست تلنگانه معین  
 بود بعرض ملقرمان نارگاه حلاست رسد که نوا و میدی مفتاح که  
 با سه چهار هزار سوار در قلعه دیکاور ( ن ) اقامت داشتند از  
 استدای دلیران معرکه هلیا ملعه را واگذاشته ره گرای فرار گشتند  
 و مداران لشکر منصوره گروه اندوهی اری طانعه حدان بژیه در اندای  
 گریختن مقتول و مجروح ساخته عیال نوقی معهور را نایک میل  
 بدست آوردند - و قلعه بتصرف اولنای دولت قاعره در آمد •  
 در عشره اولی محرم ده هزار روپیه نرسم مقرر صاحب  
 دیار عطا شد •

یاردهم عنایت الله ولد قاسم حان و بهادر کعبو نقذیل غننه  
 ملک رتبه حر بر امر احته عدیت الله در منل و بهادر سه فیل مرهم  
 پیشکش گذرایند - و از اسیران مرگ چهار صد آده از مرد و زن

گردانید - و بظفر نگر درآمده از غله که در آن جا ذخیره بود با آنچه از برهانپور و حوالی آن بطلب او در بن هنگام رسید بمردم داد - خلائی از عسرت برفاهیت گرائیدند - و مقاهیر عادل خانیه بغراوان یاس و باس مراجعت نموده بدولتآباد رفتند - و چون میدانستند که در قلعه آذوقه کمی پذیرفته است و خان دوران با قلیلی بمحافظت آن می پردازد در دیوار ملچارهائی که گذروران عساکر گردون متأثر بر افراخته بودند و هنگام برآمدن نینداخته فرود آمدند و قلعه را محاصره نموده جنگ و پیگار آغاز نهادند - خان دوران انتظار کوسک نموده مکرر از قلعه بیرون آمده چپقلشهای مکررانه بروی کار آورد - و از آنرو که بحسن سلوک او رعایای حوالی دولتآباد مطمئن خاطر بوده غله میفرساییدند در اثنای قبل از ممبر آذوقه محکمات نکشیده - خانخانان بعد از شنیدن این خبر اوایل محرم با رسد بسیار بصوب دولتآباد راهی گردید - و مقهوران چون دریافتند که درین سعی بیجا غیراز آن که خرمن حیات خود را بباد فنا بدهند کاری نمی توانند ساخت - و آوازه آمدن خانخانان نیز تزلزلی در قوایم عزیمت ایشان انداخت - دور قلعه را گذاشته براه ناسک و تربنگ که در حوالی آن بان گنگا درین ایام پایاب بود و در اطراف غرق آب درآمده بکام ناگهی ره سپر فرار گشتند - خانخانان ده هزار گاو غله که همراه داشت در قصبه تری کنبو بخانزمان حواله نموده تا ده گروهی دولتآباد رسانیده مصحوب جمعی بقلعه بفرستد - و خود ببرهانپور رفته جماعه را برگماشت که بدیدبانگی فتح خان که از عقل دور اندیش بهره ندارد و بی نظام از صغرم

حمامه با زدن مطاع و مدل از حلقه خاصه مرستاده بولا خطاب حان  
 دورانی و ناماده هرزری هزار به منصب پند هرزری پند هرزری  
 هزار هزار گردانیدند - و دیگر ندها که درین مهم مصدر خدمتی  
 شده بودند بقدر مرتبه نوازش یافتند - و مدتی سنگه ولد را و در دارا  
 که در وطن بود نارمال خلعت و منصب هزار و پادشاهی هزار  
 هزار و خطاب را مقتدر گردانیدند - و چون بعد از کشایش حصار  
 پنهان حواست که برخی از مدهای احصا شعار را بحراست قلعه  
 نگه دارند - و خود بی نظام و متج حان را همراه گرفته بصورت نرهایپور  
 نشاند و اکثری از رهگذرانکه لشکر در دربی در مدت مسافرت  
 قلعه انواع رنج و تعب کشیده بود همواره نا ندمت هزار هزار  
 پند هرزری و نظام الملکی نکرار پر داخته و آدره دیر کم شده از  
 تکه‌ل اس معنی سر بر تانند حان دوران که نوردی خدمات  
 شایسته مورد مدانات حانانی است از احصا حان و حماست  
 راسخ پذیرای اس خدمت گردید حانجان او را ناسد مرتضی  
 حان و حماست دیگر از مددداران در قلعه گذاشته بحاد طفر نگر  
 راهی شد - در اندای ره نوردی بحاد دل پند هرزری روز ننگ و پند  
 پند می آمدند - و جمعی را نکشتند ده هزاران حواری و ناکسی  
 مکرر شدند - از اسحله تاباهی دوریه که بر آمد گروه شقاوت نرزه  
 مون آتش انور حاتم کردند - پس از رسیدن انواع و هره بحوالی  
 طفر نگر هرزری و سائر نکرهایپوران مرهاد پدر رندوله را مرستادند -  
 باشد که بواسطه از انواب صلح مفتوح گردد - پند سالار از اطلاع بر  
 هیلت حاری و مکر برداری انان مره ان را بی بیل مطلب در



[illegible]



و فتح خان مقالید قلعه برد - پهبالار احوال داشته خود ده بیرون آوردن  
 احوال و ائقال پرداخت - پهبالار گروهی از معتبران خود ضبط  
 پاسداری ابواب حصار مقرر گردانید - و فتح خان دل از قلعه برگرفته روز  
 دوشنبه نوزدهم ذی الحجه مطابق ششم تیر ماهی نظام و همگی  
 ثواب و لواحق بیرون آمد - و حصون تسعة دولتا را که از اسحه  
 پنج روزی زمین است و چهار تر قلعه کوه ناتوب بسیار و سایر احوال  
 قلعه داری از عرب و ناروت و حقه و نان ناولیای دولت قاهره را  
 گذاشت - پهبالار دیگر نایدهای پادشاهی به تماشای قلاع ده گانه  
 که در بلندی و حصانت با به ملک اندازند پرداخته بقاره شادمانی  
 مواخت - و خطبه میروزی بنام گیتی امروز شهنشاه تحت و دیهیم  
 پادشاه هفت اعلیم بلند آوازه گردانید - زمانه و زمانیان مراسم  
 تهنیت و مبارک باد تقدیم رسانیده در آن اخلاص ادا نمودند • نظم •  
 که یارث بدین شاه صاحبقران • که آراست گیتی نامن و امان  
 نقائی زیاده ز اندازه بخش • مهر لطفه اس دولت تازه بخش  
 همه کام اورا برآرد بخیر • پیش مناد احتیاجی بعیر  
 چون افتاح این معقل منبع که آسمان تصورش دامن آمان  
 هم عیان است - و سائنش از بیم حوادث در امان - و برق آشیایی  
 بدست یاری ریح عواصف بدره آن نتواند رسید - و هم تیزتر  
 پیاوردی ابدیشه دور بین پیرامون آن بدارد گشت - از مآثر ائقال  
 خداداد اورنگ آرای جهاندی است - و معاصر دولت اندام  
 حضرت صاحبقران شاهی و تبارش آن بر رویه اند و قلیع این - لطفت  
 والا مرتبت ناگرمو - به دران محلی از احوال این حصن حصین





ملیچار داشتند تعین نمود تا اندرون قلعه ملیچارها در امر احداث شرائط  
هوشیاری بجا آرند - و چون آخر روز مرادی و سائر عادل حائیه  
حدر فتح شده از طرف حمارتنگری نار بمودار گشتند - پیمسالار  
حال رمان و صدرنجان و گروهی دیگر را باستیصال آنها روانه  
ساحت - امواج قاهره با عدیم صعب آرا گشته لختی بحدک بان و  
تعدک در آرمیدند - و همس که سه چهار گهری از زور ناتنی ماند  
دلیران زرم پرست بران تدا کار رخته نادرک تردد از میدان را بدند  
و برخی از اسب و آدم معاهد بدعت آورده دعوکر و نیروی  
معادوت نمودند درینولا پسر مجلدار حان نظام الملکی که بلقب  
پدر ملقب بود و الهار هوا حوایی و دولتخواهی میدمود درهمودی  
لحمت بیدار از قلعه بداتی که محل امامت او بود بدنگ قلعه کال /  
است بقلعه کاذمه آمده - پیمسالار را بدعام دان که قلعه بداتی بدر که  
اشاره رود حواله نموده خود را بدش شما درحانم - خا بحانان گفته  
مرستاد که چون بد و نار ساهو و رندوله در نصاپور است اگر دالفعل  
خود را بانجا رسانیده کاری تواند حاجت مشمول مایات شاهنشاهی  
حوالند کردند - مجلدار حان معادات باری خود را بد نگاه آن  
سزاده - و حقیقانی آزریم رساننده دست بهمت و عمارت ترکشاد - و  
چون بد اندیشان این دولت حداد بد دست خود ابواب حمران  
میکشادند و بدای خود راه حداد می پیمایند ائع قار و دحتر  
ساهوکه نا حرانه و اسباب درحان بدنگی از حلقه بد نصاپور  
آمده بودند بدعت مجلدار چان انداد - و حمران قرب چهار  
صد اسب و یک اک و پنجاه هزار هوز نا مرادان اداب و احسان



پراگنده خاطر بود بشیدن مزد و روزی خوشدل گشته از بگرانی  
 درآمد - حائمی که سطوت اقبال عدو مال شهشاه بی همان صف  
 آزادی همگامند بدن باشد حادان و قیصر را حر اطاعت و مرمان پدیری  
 چاره بدست چه حای طاعت و مور بهادان مار طدمع - چه هرکه  
 نو رس شصانی و هوا حس معسای از دانر اعدان اولغای بی دولت  
 با بیرون بهاد - د - ب - حوتی عساکر حهان پدما و پمال اوج گیتی  
 کشا گشته حار و ناموس خود را ندک دنا داد - مصداق اس مقال  
 عیتر اشغال حرا یافتن بدرا و دریا و حادون رای و یاقوت مردود  
 و غیر اینهاست - که هر یک در مقام خون گدارش یافته است - و بر  
 حوبلدکل مآثر حضور صاحبدان ثانی پرتو ظهور میدهد •

باحت و بلسم چون حار رسند که مراری بدت از حوالی، دوره  
 کوح کرد و پلج کرده مصوب کهرکی شتافته مدول گرفته است -  
 حانرمان باشاره حانسانان از او بر گشته نر خاسته بطرب نظامپور  
 مدول بود که اگر احیاناً آن مقهور نار ازاده آمدن نماید پیش روی  
 او داشته باشد - در دیوار و دیوار و ساهو که مراری اندان را حاس  
 او بر گشته گذاشته بود بعد از رفتن فرمان سرگهاتی را حالی  
 یافته شامگاه آنجا آمدند - و شروع در نان اندازی کردند - حانسانان  
 لهر اسپ را با جمعی تعدد نمود که پائین گهاتی بایستند - و چون  
 مدیح دمید مصدر حان و راحه بهار - ای که لهر اسپ را با تانسان  
 خون مرستان که نالی او بر گشته برانند و به تعبیه و نادب  
 متعاصر به پردرد و بکراج پندام داد - که از راه گهاتی که نگاه  
 او لردنگ است بر آمده در دمع معسدا نگوشد - بعد از حان



گشته بودند اجازت طلبید که مقتول خود را بردارد - همه - باور  
 چون میدادند که لشکر مخالف جابجا ایستاده است و در اطراف  
 جنگ قائم است. منع نمود - از آنرو که احل موعودش رسیده بود  
 حرف - پهلوان گوس نموده با مالوخی به تراشتن حان باختل  
 عرصه دایری پرداخت - همدن که قوچ خاخوانان از نظر بادی  
 گشت عظیم مریض یافته با گروه ایوه از اطراف در راه  
 ریخت راه مدکور و معدودی که همراهش بود چون راه رستگاری  
 مسدود یافتند دل در هلاک نهاده از این راه فرود آمدند و  
 بمردانگی نقد حان در یافتند - و - پهلوان پیش از آن که بمرد  
 لهراسپ ده پردازد در آثابی ره نوردی بحشری از ادواج  
 مخالف بر می خورد - و شقاوت منشان بی آزار را همراه فرار می  
 اندازد - درین صحن گروهی دیگر از میان حری برآمده نمودار  
 گشتند - و ظاهر شد که یاقوت بد اختر و عذیر و کبیلوخی درین موج  
 اند - و مراری با جمعی عقب آن قشون آراسته هر اول را لهراسپ  
 مرستاده است تا او را بحکم در گریز حادس ایضا بکشد - همه حائر  
 جز نبود چاره ندیده بهیبت ترادر زاده را را به پیکار یاقوت خدای  
 شعار که در میمنه اشرار تیره روزگار ایستاده بود تعیین نمود - و  
 بحکراج که از دنبال می آمد گفته مرحضاد که بصرمت خود را  
 برعاید تا باتفاق بر قلب مخالف بریم - حکراج گفت که چون  
 جری در میانهست در عبور قدری درنگ خواهد شد - خاخوانان  
 با رجوع قلبت - پهلوان تکیه بر حفظ ایزدیی نمود - رایب همت ترا درخت  
 و شمشیر - مراشان میده نشان از بدام اتمام آخته با همراهان در راه

سپاه غنیمت جمله آورد - و چون کرد مصائب رخساره آفتاب قیامگون  
 گردانید - و صدای کوزا و آژای رونیدم خم در ششم - پیر نیاگون در  
 پیچید - گروه مخالف پای ثبات از دست داده فرار برقرار اختیار  
 نمودند - از غرایب اتفاقات آنکه در اثنای گیریز سقا شیر را جری  
 پیش می آید - و از تنگی راه انواع انبار امتزاج در حین گذشتن  
 از توزک می افتد - مبارزان عرصه شهادت که از عقب می آمدند  
 در نفوذ گروهی را به تیغ خون ریز رونق ملک عدم گردانیده  
 خود را بیافوت بدنهاد رسانیدند اگرچه حبشیان بدروزی در خو  
 برای محافظت سردار خود اختی ثبات ورزیده آتش فداال ملتهب  
 گردانیدند - اما بهادران نصرت نشان جمعی کثیر ازین طایفه  
 ضاله را بگوی نیستی فرستاده بغتة بر یاقوت سردود که در  
 دولت نظام المملکة در علو مرتبه و سرنوشتی اشکر سیم و عدل  
 داشت ریختند - و بنزخم فیروزه و شمشیر کارش بانجام رسانیدند -  
 درین اثنا گروه حبشی مانند مور و مگس فراهم آمده خواستند  
 که پیکر آن سیه رو از میان برده سرمایند - پدید روی خود سرانجام  
 دهند - دلادران نصرت آئین بداکامی آن گروه خذلان پزوه کمال  
 حماسه و حمیت کار مرصوده جسد پلید آن پلید را بدست  
 آوردند - بقية السیف چون روز بگریز نهادند قریب یک گروه تعاقب  
 نموده جمعی را در حین فرار ره گرای دار البوار گردانیدند - درینوا  
 پس از سپری شدن یک بهر شب نصیر یخان آمده بسپه سالار خبر  
 رسانید که انواع مخالف از هر طرف شکست یافته راه گریز پیش  
 گرفتند - سپه سالار که گوش بر آواز خبر خانزمان و اهراسپ داشته

گشته بودند احازت طلبید که مقتولان خود را نبردارد - بچه سالان  
چون میدادست که لشکر مخالف جالجا ایستاده است و در اطراف  
جنگ قائم است. صبح نمود از آنروز که محل صعودش رسیده بود  
حرب - پهلوانان گوس نموده با مالوخی که بر ایشان حاکم  
عرصه دایری برداشت - همی که قوج خاسکان از نظر ناپدید  
گشت عیدم مرصه یافته با گروه اندوه از اطراف بر او دروا  
ریخت راو مدکور و معدودی که همراهش بود چون راه رستگاری  
مسدود یافتند دل بر هلاک نهاده از اینان مردن آمدند و  
به مردانگی نقد جان در ناحته - و - بچه سالان پیش از آن که نمدن  
لهراسپ نه پردازد در اثنای راه نوردی بخشی از اوج  
مخالف بر می خورد - و شقاوت منشار بی آزمون را برادر مرار می  
اندارد - درین صحن گزینی دیگر از میان حری نرمانده نمودار  
گشتند - و ظاهر شد که یاقوت بد اختر و کمالوخی درس موج  
اند - و سراری نا جمعی عقب آن قشون آراسته هراول را لهراسپ  
ورستاده است تا او را بکشد در گستر جانب ایضا نکشد - بچه سالان  
حرب نمود چاره نیافته بهوت برادر زاده را را به پیکار یاقوت خدای  
شمار که در میمبه اشارت تیره روزگار ایستاده بود تعیین نمود - و  
بکمران که از دنبال می آمد گفته و رفتاد که سرعت خود را  
نرساند تا ناتفاق بر قلب مخالف نرسم - بکمران گفت که چون  
حری در میاتست در دور قدری درنگ خواهد شد - خاسکانان  
بارخون ولت بچه تنیده در حفظ ابروی نموده رایت همت بر امر لحت  
و شمشیر بر آتش افکند نشان از بیدار انتقام آخته با همراهم برآید





حکیم حیدر علی نوکر خاندان که اهتمام نفس در عهد او در  
 نزد خاندان آمده گفت که نقب شیر حاجی مهاکوت انصراف  
 یافته و بدارت ایداشته شده هرگاه اشاره در آتش داده آید - و چون  
 سده سالار خبر یافته بود که مراری پندت که رتی و رتی امور  
 بیجاپور در قبضه اختیار اوست از بیجاپور آمده باجمع عادل خاتمه  
 و نظامیه در الوره نزول نموده است و قرار داده که پناه مخالف  
 با اتفاق از طرف اوهر که تکه در لشکر طغر اثر برورد به پرایدن قلعه  
 پیرداحته خانزما را با مبارز خا و راو - تر سال و راحه بهار سنکه  
 و راو کر و حمعی دیگر از بندهای پادشاهی تعیین نمود که از  
 دور حصار برخاسته متصل کعبه پوره فرود آیند تا راه در آمد مقابله  
 مسدود گردد - بعد از آن که بهادران بصورت مغذ نزدیک کعبه پوره  
 رسیدند شب هنگام گروهی از روح عظیم برآمده برابر حصار خانزما  
 بیان اندازی مشغول گشتند - سده سالار برین معنی آگهی یافته  
 نصیرستان و لهراسبه را ننگ مرغان - و چون صبح دمید قریب  
 دو سه هزار بانداز پیکار نمایان گشته شوخی آغاز نهادند - خاترمان  
 با دیگر دلاوران حلو انداخته مقهوران را شکست داد - و تا دو کوره  
 تعاقب نموده عذاب منقطع گردانید - درینوقت خداوند خا و حیدری  
 سالم نوکران عمده بی نظام که در قید و تح خا بودند از قلعه بیرون  
 آمده خاندان را دیدند - سده سالار خدایند خا را نصیرستان  
 سپرد تا از حال او واقف باشد •

نیست و چهارم مراری پندت بغزنی - پناه معزور گشته رسد •  
 و شاه را با گروه انده برابر خاترمان گذاشت - و چون یقوت تیره













و زود گرد بدرد بلند گردانند در پس انداز راحه نهادر سگه بکوسد  
 رسد - و چون کار از تدر و تغلک بشمشدر و حشر ملحر گردد  
 گروهی از صلاکت بدشگل نوایی عدم شادانند و بعد المصاف در  
 سقتر صره دوده رو بگرور نهادند - و حابرمان نا حراوه و رعد  
 صراحت دموده داخل طغر بگر شد - و از اینجا دولناد را و ده  
 همت گردانند بره دوزدی در آمد - زنده و مروت و ماهوس از  
 آگهی درس معنی ننگدگر بدوخته نایق جانب حابرمان روان  
 گشتند باشد که فرصت یافته دسی نجراده و رسد تواند رسانند  
 و سپه سالار پس از شدند اس در بصدر حان و حکراج را دامتصاف  
 حابرمان تعدی نمود - عدم عانت و حرم تا رسدن اسان هر روز نا  
 حان رمان نه آهنگ جنگ پندش می آمد - و از تربیع موات و  
 مطرب مجاهدان دوزدی نشان بهاران ناکمی رو در می تافت -  
 بعد از بدوشتن بصدر حان و حکراج نجرمان نا جمعی از -  
 دلبران آرمون کار مول شد بصدر حان و راحه بهار سگه و ارجس  
 عمومی رانا جنگ سگه را نا موج رانا که همراه او بود هر اول صاحت  
 و نهادر حی پسر حانون رای و منار حان و حکراج و چندال  
 گردانند و بدردک وائس شاسنه بازمد و حراوه بطع مراحل دطی  
 منارل مرا پندش گروم - و چون هنگام ره گزائی لشکر نصرت این  
 موج هر اول و چندال بدردک دک کرده از دول در ترمی بود زورده  
 پنگار گردان طغر درس داخل کهرکی مامشدند مع هنر عالی حاده  
 و بی نظامیه بکدل گشته قرار دادند که تا رسدن کمک اول و  
 چندال کل حابرمان ناسجام رسانند - حائل از ایکه حفظ ایردی همواره

در پاسبانی اولیای این دولت ابد مدت است - و قریب نه هزار  
سوار فیزه گزار در فضائی بیرون کهرکي بر قول تاخت آوردند -  
خانزمان بمضمون ( کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله )  
مستظهرگشته با راو ستر سال و راو کرن و تلوک چند و برخی دیگر  
که همراه داشت در معرکه نبرد دلیرانه بایستاد - و از هر دو طرف  
آویزشي سترگ روی نمود \*

دو کوه آهنین از جای جذبید \* زمین گفتي ز سرتا پای جنبدید  
دولشکر روبرو خنجر کشیدند \* جناح و قلب را صف برکشیدند  
تراک تیر و چاکا چاک شمشیر \* دریده مغز پیل و زهره شیر  
مقایر پس از زد و خورد بیشمار آثار ابدار از جثات روزگار ناسازگار  
خوبش مشاهده نموده گریزان گشتند - مقارن این حال جگراچ که  
در فوج چنداول بود از آمدن غنیم خبر یافته بسرعت هرچه تمامتر  
خود را بخان زمان رسانید - مخافیل بر جدائی جگراچ و ماندن  
بهادر جي و مبارز خان با قلیلی در چنداول اگهي یافته بقصد تلافی  
گذشته رو بانصوب آوردند - همین که سپاهی سیه بختان نمودار  
شد بهادر جي با مردم خود چون ابرصاعقه ریز ناخته قلب مخالف  
را پراکنده گردانید - درین ضمن مبارز خان نیز رسید - ضلالت  
اندوزان شکست یافته بهزاران خواری و زاری در اطراف و جوانب  
متفرق گردیدند \*

پانزدهم في القعدة خان زمان با بیست هزار گاو غله و نشش  
لک روپیه نقد و صد من باروت بمعسكر فیروزي پیوست - و از  
فراوانی و ارزانی غله خلائق را نیروئی دیگر پدید آمد - درین وقت

ورزیده گرد نبرد بلند گردانید - درین اثنا راجه بهادر حمله بکوه  
 رسید - و چون کار از تیر و تفنگ بشمشیر و خنجر ملجور گردید  
 گروهی از ضلالت پیشگان بواسطه عدم شتابتند - و بقية العیاف در  
 ستیز صرفه ندیده رو بگریز نهادند - و خانزمان با خزانه و رسد  
 مراجعت نموده داخل ظفر نگر شد - و از اینجا دولاباد را وجه  
 همت گردانیده براه نوردید در آمد - رندوله و یاقوت و ساهو پس از  
 آگهی برین معنی بیکدیگر پیوسته باتفاق جانب خانزمان روان  
 گشتند - باشد که فرصت یافته دستي بخزانه و رسد توانند رسانید -  
 و سه سالار پس از شنیدن این خبر نصیربخان و جگراج را بامتیضاء  
 خانزمان تعیین نمود - غنیم عاقبت و خیم تا رسیدن اینان هر روز با  
 خان زمان به آهنگ جنگ پیش می آمد - و از نزدیکی صولت و  
 سطوت میجاهدان نیروزی نشان بهزاران ناکامی رو بر می تافت -  
 بعد از پیوستن نصیربخان و جگراج بخانزمان با جمعی از -  
 دلیران آزمون کار قول شد نصیربخان و راجه بهادر سنگه و ارچن  
 عموی رانا جگت سنگه را با فوج رانا که همراه او بود هراول ساخت  
 و بهادر جی پسر جاندون رومی و مبارز خان و جگراج و چند اهل  
 گردانید - و بترتیب و این شایسته بارسد و خزانه قطع مراحل و طی  
 منازل فرا پیش گرفت - و چون هنگام ره گرائی لشکر نصرت این  
 فوج هراول و چند اهل نزدیک یک گروه از قول دور ترمی بود (وزینه)  
 و بیکار گزینان ظفر قرین داخل کهرگی میشدند مقاهیر مانع خایه  
 و بی نظامیه یکدل گشته قرار دادند که تا رسیدن کمک هراول و  
 چند اهل کرخانزمان بانجام رسانند - غافل از آنکه حفظ ایندلی همواره

اندیش که بفسانه و فسون غول راه او گشته اند متوجه خواهیم  
گردد. و عنقریب رایات جمال قرین هزاران نصرت و اقبال برای  
استظهار عسکر فیروزی اثر ورود نمود جزای کردار نامایسته عافیت  
نشناسان عافیت دشمن در گذار روزگار شان خواهم نهاد. و بعد از  
ادای پیام امید و بیم خبریت خانرا با همراهانش رخصت داد.  
و همت بر تسخیر قلعه گذاشته تاکید نمود. که هر روز بسر دادن  
توپ و بان بمحارب حصار بپردازند. و چون خبر یافت که رند و راه  
شقاوت گرای با ساهوی تیره رای از پهلایسور که به فرستنی دولت آباد  
است برآمده نزدیک کوه الوره و رود آمده است مقرر گردانید.  
که هر شب جمعی بکافور واره رفته سر راه آن بی راه بگردند  
و به بیداری و هشیاری بگذرانند. درینوقت حمیرا و موهندیه از  
گران خواب غفلت بیدار گشته بیاوری طالع از افواج ادبار رو برآمده  
پناه بلمشکر اقبال آورد. خانشانان او را امیدوار عنایات خافانی  
گردانید. و خان زمان که برای تنبیه مفسدان بصوب برار و تلنگانه  
راهی شده بود چون به رسید در اینجا توقف نمود جامه های  
باطراف  و  میبازید و چون آگاه گردید  
که          
دشمنان  
ن خاندان  
خان زمان  
نزدیک  
دم ثبات

نهادن حوشگي لر گذر قلعہ کمد دستہ ورود آمدند - حال حاضر  
 مالوحي وساير نکدياں را مرتداه جماعه مذکورہ را سر خود طلبيد  
 و در تسايه حواطر متشدد و ملوب مدشرد آں گرہ خايغ کوشيدہ  
 خيريت حادرا ناچندي ديگر خلعت داده دلدر همت ميرون -  
 و دو توپاک واته و عمره را نمانست کنش برهن مالوحي  
 حواله نمود تا مراحم صيامت و مهمانداري تهقدسم رسانند - و صلاح  
 آن ناز ناخصار آہا پرداختہ مراحم فصا حراں کہ سطح مقدس  
 درباب ارسال کمک و توجه زانات عالجات مصوب دکن عر مدور  
 يافته بود نمود - و از جانب شہشہاء ملک نارنگہ مواعيد اطاع  
 و قهر رسانيدہ گفت - کہ مصموم يراع قدرتي را رفته خاطر نشان  
 عاں احسان نمايند - و نگويند کہ ناعواي عرض فرستادن مسان انديش کہ  
 مطمع بطر شان حر روح کار و گرمي نارار خود بدست حائل آناں خود را  
 حراں ندارد - و در مراتب نيکو بدگي و هوا حواهي ايس دولت  
 آسمان صولت طرندہ پدر را کہ سرمايند رستگاري اذمت از دست  
 بدهد والا بعد از تصحير قلعہ در انمايان کہ دامداد خلوت عيني در  
 اندک زماني تصيب اولماي خلطت دور امروں حواحد گشت انام  
 دارس در احمد نگر بسر برده و حان زمان را در تدعار و لہر است  
 را در دھارود و دلبر همت را در بوند و چاکد گذاشته تقويق  
 ايردي کہ همواره مقدمہ الحشر ايس دولت بلاد صولت اسب  
 ہا محاکر منصورہ کہ تصدمات کوا شک مکرر نداد حيات گروهي  
 اذدار آثار مہدم - احته و ماقی را براہ قرار انداختہ  
 آن گران گوتس ليهوش و تلمدہ سعادت بدشکل تداه



است - من با جماعه مذکوره بتوفیق ربانی و توجه حضرت خافانی  
 از تابیدن خود همراه خان مشارالیه نمود - و او بمطابق آمده افواج  
 منصوره را پیش انداخته مغیر اقبال شاهنشاهی بر سر و جوشن  
 حراست الهی در بر قلعه دود - نشست حصار نشینان ثبات  
 ورزیده دست ممانعت کشودند - و چون بازار جانبانی و سرامشانی  
 گرم گردید و گروهی از تابیدان سپهسالار و نصیرخان و دیگر بندهای  
 اخلاص سرشت بنزخمهای مذکر چهره بر افروختند - و برخی پدیده  
 والای شهادت بر آمدند - نصیرخان و نظر بهادر و تابیدان خانشان  
 از جانب رست و راجه بهار - سنگ و سار و دیو و سید عاقل  
 و کشن سنگ و بدن سنگ به دوریه و سنگرام و غیر ایشان از طرف  
 چپ حمله آورده بقدم جسارت در قلعه در آمدند - خیریت خان  
 جانپوری و دیگر متخصصان اختی بشمشیر و خنجر در آویختند -  
 فقر کار از استیلای دلاوران قلعه کشا فرار نموده در خندق قلعه  
 اکوت پنهان گشتند - و بسیاری از مباحیر را بدم قیغ میبادهان  
 آرا سپردند - سپهسالار روزگار بکم خود یاقه مثل غنبر کوت حصار  
 و صالبندیان مرفوع الارکان را که ارتفاع اساسش تا شرات چهارده  
 عرض آن ده گز است باوجود فزونی ادوات جنگ از بان و توپ  
 زن و زنبورک و بادلیج و تفنگ به تدبیرات نبیله و مساعی  
 مفتوح گردانیده با نصیرخان و دیگر گذاوران فیروزی نشان  
 رج و باره حصار پرداخته کشایش مهاکوت را پیش نهاد  
 اخت - و تابیدان نصیرخان و راجه بهار سنگ و پسران

درس گزودن دار باغچه‌ها طعمه شمشیر دلبران بصورت شعار خواهد  
 کردند - حار با میدی در دل شکسته بهر ازان حواری قدم دروادی  
 قرار بهادند - آخر روز حایرمان مراحت نموده کهی را بشکر رسانیده  
 مهم بقبی که از علیچار حان زمان مرشد بود بهاروت ایستادند -  
 و مقرر شد که راحه بهار سنگه نا برداران و نظر بهادر خوبشکی و  
 راحه حارنگه و و سنگه اول باز و کش سنگه و دس سنگه بهادر  
 و سنگرام رمنندار حمو و نظر بنگ اورنگ و بوم بهادر مستعد گشته  
 آخر شب در علیچار حان زمان مراعت آمدند - و همی که صبح  
 میروزی چهره نوروز و سپهسالار حاضر گردید بقب آتش درزده  
 دیواران مذکور بعد از بردن دیوارها درون قلعه درآمدند - تا آنکه  
 یک گهری از شب نایب در و دیوار بیکار گریبان جمع شده بودند  
 خطا کرده بقب را آتش دادند دست و هشت گراز دیوار و دیواره  
 گراز برج قلعه پدید و راهی و مدح و ستودن گشت - اما از ناراحتی  
 اوج پادشاهی کسی بقلعه در نیامد - درس اندا حذر رسید که  
 شقارت اندران آمده بخت که درون قلعه بقند و صد می برداشتند  
 دانداز بیکار بمرور گشته اند - سپهسالار حان زمان را به بدر آمد  
 تعین نمود - و چون از سرش قهر و تعذیب و دل که حصار بهمان  
 بر مرد دیوار شکسته هجوم آورده حرمی دادند حواء که برای  
 در آمدن دانه مقرر شده بودند علیچار را بداد حاون ساخته قده بهوش  
 نمی گذاشتند - و مقام در لیبوت و تخت در حد راه مذکور شدند -  
 سپهسالار حواء تا حاون بداد شده بقلعه در شون - بصورت حال  
 گفت که از سراج بهر ازان بیدار بکاش حجاب تواند گذرانی

گشتند - و بجای خود چستی خود را با آنجا رسانیده دست غارت  
کشادند - واسپ و شتر و خیمه و سایر اسباب با انبارهای غله  
غذیمت گرفته مخازیل را که پیش از تاراج بنده خود را را نموده  
بودند بمحللهای گران شکست دادند - و قریب نصف النهار لشکر  
فراهم آورده با غنایم موفوره عنان معاودت مدعطف گردانیدند - روز  
دیگر فتح خان با سپاه خود از قلعه بدرواز به پتن و کهرکی آمده جمعی  
را از دریاچه که مساحتی نقب بود بیرون فرستاد تا بر ملیچاری که  
نقب از آنجا سر شده بود بغتة بریزند - بهادران رزم خوی ناموس  
جو گروهی از ابطال بتادیب آن جماعه تعیین نمودند - فرستادهها  
بسرعت برق و باد خود را رسانیده بضرب تیور و تفنگ گروهی را  
ازان طائفه ضاله ره گرای عدم ساختند - فتح خان بهزاران ناسی  
از دروازه مراجعت نمود - و چون چند روز گاه و هیمه باردونبرسیده بود  
خانخانان قرار داد که خانزمان لشکریان را همراه گرفته برای آردن  
کاهی بیرون بشتابند - و نصیربخان با موج خود نزدیک اردو بایستد  
تا بجماعه که در رستن و آمدن پس و پیش می شوند بگزندی از  
غذیم نرسد - پس ازان که خان زمان باهمرهان روانه شد و نصیربخان  
مقله کوهی که در حوالی اردو بود توقف نمود - سرداران افواج ادبار  
متنازع خبر رفتن خانزمان شنیده بجایب لهراسپ و دلیر همت  
با موج خود در سمت نظام پور ایساده بودند راهی گشتند -  
صیربخان خود را به لهراسپ و دلیر همت رسانید  
• نظم •  
با ذل شیر و نیروی ببر \* زنوک سنان شان خراشیده ابر  
اخت پرذاختند - زندوله و مخذولان دیگر چون دریافتند که

از راجپوتان معتمد حاکمان بود در معرکه بدر تیردادات بعد از از  
 وقوع آمده بدلیبری نقد زندگی در ناحت - انجام مکرر و بیم فتح از  
 مهتاب اقبال درند - و بهلول محمول دشت هرمت نموده بهراران  
 حواری و شرمه آری رو نگرین بهان - پناه ابدان تکامشی نموده اصیب  
 و آدم بسیار معدمت گریختند - و نقرهی و مدروری لوای معارذت  
 در امر احقند - در بدو اودا حیرام دکنی که از پدشگاه غنایاب حضرت  
 خانانی منصب دای پلیمه رازی دت و پلیمه راز حور سر امرار گشته  
 درد بدین مرضی که داشت رحت هستی در دست - حاکمان  
 حگ حدی پسر اودا با خود صحران - و شراری دت و دو هزار  
 حور منصب تحویر نموده تا لشکر اودا حیرام متفرق کردند .

ششم شوال - پده - فر حایرمان و نصیر حاکمان و دیگر بدهایی  
 پادشاهی را تداراج بدگاه معاهدت که نزدیک عساکر نصرت مآثر بود روانه  
 صاحب حایرمان بترتیب امواج پرداخته حور ناز و ترمال و زاکر  
 و چندین دیگر از مدصداران در قول حای گریخت - و بدلیبر هم  
 را با گروهی از راجپوتان مدصدار و تایمان بدر هزاران ساخت .  
 و در برانبار مدار حان و احمد حان بدری و احمد و بهمن و - ابر  
 انعامان معین ساختند حرایرمان را پادشاهی نصیر حاکمان و ترمال او  
 استحکام داد - و دانتظار تازید آلهی و اعتقاد ابدال شاهنشاهی  
 رده بده بود بدی در آمد - پس از طی سه چهار کرد مدام از  
 دست راحت نمودار شد - و متفرقی نگرین آمد بهان تا امواج داور  
 را بحدود مقید گردانده و نار ناسی وارهاند - حور لشکر مددور  
 در بدو پرداخته به وضع اجل و اصل که بدگاه مقیدان بود مذوده

بر مردیوار بچنگ تیر و تفنگ در پیوست - نصیر ایشان و پهلوان سز که  
 بندیده بر کثرت مظاهر آگهی یافته هر کدام جمعی از سوار و پیاده  
 تفنگچی بکمک دلیران کارزار فرستاد و از جانب خانزومان نیز  
 احمد خان نیازی با جماعت تفنگچی بمدد رسید - مخیم عاقبت  
 و خیم از استظهار سپاه خون آشام بهرام انتقام دل پایی داده جوالهای  
 غله را از سر کوهی که میان ملپار و مرتضی خان و جگر جاز بندیده  
 نزدیک قلعه واقع بود پائین انداختند - تا حصار گزینان برون آمده  
 با سانی بپردازند - و خود بید تفروقه مانند گرد و غبار ناپدید گشتند -  
 خیریت خان با همراهان بجهت برداشتن غله به سمت ملپار  
 جگر جاز از قلعه برون آمد - خانزومان پس از آگهی برون معنی بچگر جاز  
 گفته فرستاد که با استحکام ملپار پرداخته نگذار که آذوقه بقلعه  
 برسد - جگر جاز از ملپار خاطر فراهم ساخته مظاهر را بضرب تیغ  
 آبدار و سنان خارا گذار بحصار دوانید - و غله را بتصرف در آورد -  
 و طایفه که برابر فوج خانزومان ایستاده بودند نیز تاب مقاومت در  
 خود ندیده گریزان گشتند - شیران بیست و شصت بتعاقب آن  
 سبکساران ناهنجار شتافته از کشته پشته بر آوردند - درین اثنا شکر  
 الله ولد خانزومان که با تابینان پدر بهراولی قیام داشت پشت رانده  
 به پهلوان رسید - آن بد نهاد دون نژاد که ره سپردادی فرار بود برگشته  
 بمقابله پرداخت - و آتش کارزار مشتعل شد

\* \* بیت \*  
 زگون سپاه آسمان بست میخ \* همه گرز بارید و پولاد تیغ  
 گروه انبوه از آن جماعت بی شکوه لکن کوب اجل گشتند - و از لشکر  
 منصور جگنات خویش مهیمن داس داد دایم رای را تهور که

تعمداتیان دکی انتظام داشت و اندیشه آنکه پس از تصرف  
دولت بی نظامیه خلل خواهد پذیرفت مانند یاقوت بد گهر  
مراز ببرد - چون مآوخی و ترسوحی برادران خود او برهمه  
طالع همراهی او و کرده بود حاکمان آمدند - حاکمان هر دو  
خلعت و اسب و میل و مدد خرج داده نامند عیال شاهشاهی  
سرگرم بندگی گردانند .

نصرت و هفتم ناردیگر دکنان مرار پدشه فتنه سرشت که منور  
بهرازان ماکمی گریخته بودند اطراف عسکر منصور بودند شده  
قریب پنجم هزار حوار برانر ملچار حال رسا و اودا حیرام و راد  
حترسال و دیور همت بدان اندازی مشغول گشتند - و دوهزار و پانصد  
حوار که آذوقه همراه داشتند بالای او برگشته - (ن) برآمدند تا هرگاه  
اوج بادشاهی بحدک بر دارند وقت یافته آذوقه را درون حصار  
مهرستند حاکمان بخانرمان و دیگر مران سپاه پیدام دان که یسال  
بسته بر حای خود نایستید - و هر چند قاضیر شوخی نمایند حلو  
بیدارند - مداد شمارا بخود مشغول داشته آذوقه دقلعه برسانند در  
با رندوه و یاقوت مردود و یاقوت عا دلحانیه که با گروهی مرار  
برگشته بر آمده بودند موحی را تعس نمودند که از راه گهاتی  
ش دره که متصل قلعه است بر سر آمده آذوقه را نزدیک حصار  
- چون بدهای بادشاهی میان گهاتی دیواری سنگین بر  
نه بودند و ملچار مرتضی حان و حیدر اول خان نزدیک بود

دایره همت با بهادر جی دکنی و راجه بهار - نگه پادشاه و بهادر  
 عاقل باره و تلو کچند و جعفر نسیم ناسی و چند دیگر از پادشاهی  
 والا درگاه و گروهی از مردم خاندانان که میسر بود قریب هزار  
 در دست سوار بودند و خاندانان از استماع خبر جنگ بکرمک بخانه آن  
 فرستاده بود - چون از کهرکبی عبور نمود بغیج شدیم که طریقه فرار  
 می پیمود ملاقی شد - و طرفین با دلاختن دل و تلافی بود بخاندان -  
 درین اثنا بهلول مردود با دیگر مخالفین هم داستان شده برگذار  
 که درینوقت که جمعیت خاندانان متفرق گشته فرصت شایسته  
 شمرده از تقابل دایره همت باید و پرداخت - و بدو اقبال شدت -  
 بود که تلافی گذشته بروی کار آید - معافیت شدت آما برین راسی  
 خسارت کرا متفرق گشته از دایره همت رو بر تابند - و به تلافی  
 روانه دولت آباد گشتند - و دایره همت با فوج خود بخاندانان  
 گردید - خاندانان از غدر مخالفان اندیشیده بدایره همت گفت که  
 چون غنیمت سیه گلیم بشورش انگیزی با آنصوب شتافته است مبادا  
 فرصت یافته دست فساد بر کشاید او بسوخت و چرخ تمامتر خود  
 را بخاندانان برساند که من با جمعیت خود رسد را بشکر ظاهر اثر  
 میسرانم - دایره همت مراجعت نموده آخر شب بخاندانان پیوست -  
 ره نوردان دشت ناکامی پس از آگهی فسخ عزیمت نموده به مقر  
 خود معاودت کردند - و بیست و یکم ماه مذکور رسد غله بمعسكر  
 خاندانان رسید .

بیست و سیوم کپیلوجی که بیدمن بزدگی خاقان ممالک متان  
 برتبه والای پنج هزاره ذات و پنج هزار سوار رسیده در ممالک

شده اند - حاکمان قتل موافق و کثرت مساعف را در پی داشته  
 با هم راهان مسلح کردند - و نهمه اومای اتغال روز ازین حضرت  
 شاهشاهی مستظفر گشته بقصد مالش متوجه شد - مده در کمی  
 سپاه پیروزی داده نهادن عرصه دیگری را دایره دار احاطه نمودند  
 حاکمان ثبات ورزیده از حایب شدند - و نهمه تا رعد اندازان از  
 هر جانب سر دادن تهاگ و گدازل که عمارت از نادانچه است صبح  
 آمدن اشرار را تدره تر از شب دسور ناکامی گردانند - حمارت زدگان  
 از هر طرفی که قدم حمارت پیش گذاشتند - مارزاران طعنه ننگ  
 حاکم حمار و منع حمار اشرار از هم گزیدند - و چون از سه بهر روز  
 تا دو گهری شب عده زد و حور گری داشت - و گزوه می از  
 معاموره - پیر بیستی گشتند - و حده می برخمهای حمارت گسل  
 مر حاکم ناکامی اندازند - شقاوت ابدوران دستکاری حور را از چنگ  
 شعرا عرصه و عا که ازین سعادت محال - پیر برخی پدانه والای  
 شهادت رسیدند و طایفه چهار حماسه را ننگونه زخم نیاز استند در  
 مرار دایره دفاع چکل تهاه معاودت نمودند - حاکمان میدان معر  
 دایره ناه صاحب - و طریقه حرم و احتیاط سرعی داشته شب بیداری  
 و هوشیاری گذرانند - و بعد از آن که طایفه صبح از اوق مشرق  
 ظاهر شد گرمی - کوس نصرت و میریزی ننگ آزاره گردانده  
 نایبه و مار رانگ معصه گردید - گمراهان تبه منزلت حاکم و حاکم  
 از نفع مذکور مصوب گهری را می گشتند - و از بر که پیش نهاد  
 حاضر دایره معر آرمه رسیدن - و معمر طعنه اثر بود تهاه  
 مقهوران پیر دایره در موضع دایره ترکمال حال پدید آمد - تهاه



ن تأیید آسمانی همواره با بهادران نصرت شعار است مخالفان  
 دیم العاقبه متنازل گشته رو بگریز نهانند - و در اثنای عبور از  
 هری که در پیش بود کوره انبوه از آب تیغ سپاهیان لشکر منصور  
 به بدعاقب شتافته بودند بآتش دوزخ پیوستند - و افواج قاهره قرین  
 فتح و ظفر بمقر خود معاونت نمودند - در بنوا چون بخانخانان خبر  
 رسید که جمعی از تابینان بندهای پاکشاهی که از ابتشار مقاهیر  
 در اطراف و جوانب خود را بلشکر گردون اثر نمیتوانند رسانید در  
 ظفر نگر اقامت گزیده اند و بیست هزار کاغذ نیز در اینجا هست  
 به ترکمان خان تپانه دار ظفرنگر نوشت که با مردم خود و جماعه  
 مذکوره کاوان و غله همراه گرفته روانه اینچانگ گردد - و هرگاه از  
 ظفرنگر برآید آگاه سازد تا فوجی بجهت رسانیدن رسد بکمک او تعیین  
 نموده آید - ترکمان خان پس از راهی شدن بخانخانان خبر فرستاده  
 خانخانان جمعی از سران سپاه را مثل مبارز خان و راو دودا و احمد  
 خان نیازی و نظر بهادر خویشگی بمعاونت و مظاهرت ترکمان خان  
 روانه ساخت - و چون بوضوح پیوست که ساهو و بهلول و فرهاد  
 و نبیره های یاقوت مردود بادیکر مدبران خبر آمدن ترکمان خان و  
 آوردن رسد یافته بآنصوب روانه اند - بخاننرمان پیغام داد که  
 خاطر از استحکام ملچار فراهم آورده خون را بکمک او برساند - خان  
 زمان گروهی را بداسبانی ملچار گذاشته با راو سترسال و دیگر بندهای  
 والا درگاه بحرکت در آمد - پس از وصول بکهرکی متفحصان احوال  
 گذارش نمودند - که گروه بی شکوه که بجانب رسد روان شده اند قریب  
 پنج هزار سوار در باغ چکل تپانه انجمن آرای یکدلی گشته منتظر

خود نایستند - و تا محاذ دل شوی کرد پیش نیایند جلو بیفشارند  
 دلیران هرگز هیچجا بموجب قرار داد آماده کارزار گشتند - و نوران  
 بادیه ملایمی ستیز و آویر عنان تانده دهراران ناکامی مرد باقوت کافر  
 نعمت و رند راه که متصل نظام دور حترک بشسته بودند رفتند - باقوت  
 گفت که هر روز خود را نمودن و نای چندان انداخته و برگشتن ابروی  
 خود ریختن است - مصلحت آنست که در بقوت که سرداران لشکر  
 بادشاهی از مراحمت شما خاطر فراهم آورده دایره گرم گشته اند  
 ظاهر و مردم گردید مرا با رند راه و خیل او همراه گرفته بپستی و  
 دلیری دمت مرد نمائید مقایسه بر همدویی باقوت تیره اختر  
 دو پیر رنژ بر ننگ دلیر همت هجوم آوردند - دلیر همت با داوران  
 پیکار بر همت بمقارنه امتداد - در میان سواری از موج عظیم که کاسه  
 مری سرش از ناله پندار پر خون برون آمده پرتیج را زانور را  
 بمنازلت طلند پرتیج را که در میمنه دلیر همت بود برآمده بار  
 مقابل شد - و چون کار از مواجعه نصادقه کشید پرتیج را در  
 ضرب شمشیر معفر شتاب و بکرای عدم گردانید - رند و مقهور  
 و دایره های یافیت محدود و دیگر خاکساران ادبار پزوه از دست اس  
 حال قدم حلات پیش گذاشتند - دلیر همت با همراهان درمده  
 صداعه شد - مقارن این حال لهرامب با موج خود به پرتیج را صلیح  
 کردند - و باقی بارها حرب ندانند همه در امیوخته ناری شهادت  
 نطق و ضرب بر کشادان

• بیت •

سیاه از دو موج شمشیر انگیزند • شب و رنژ را درهم آمیختند  
 هم نایبایان بود وصل • نسبی دایره ز من کرده اعل

و تغذی و دیگر اوزار قلعه داری بآنها برساند از تدبیرات صائبه  
 خانخانان و دید بایستی اهل ملچار مطلب او بفعل نیامد - و مکرر  
 غله که از بازار آن سیداه رو بقلعه می بردند بدست افتاد - و چون  
 اندیشه‌های تبه آن گمراه بروی روز افتاد از بیم عصیان و خوف سطوت  
 غضب خادان گیتی ستان براه فرار که شعار غلامان نابکار است  
 شتافته بمقاهیر عادل خایه پیوست \*

چهاردهم رمضان رندوله و دیگر مقهوران قریب چهار صد گار  
 غله همراه گرفته هنگام درو شدن افتاب بحوالی لشکر آمدند - تا  
 بخیریت خان و سایر بیجاپوریان که بصوابدید فتح خان در حصار  
 عنبر نوت بودند و فتح خان در دادن آذوقه بواسطه قلت آن  
 تساهل می ورزید برساند - خانخانان لهراسپ و اوداجیرام و  
 بهادرچی و جگمراج بذلیله را تعیین نمود که دمار از روزگار اشرار  
 برآورده غده را بدست آورند - و از هر دو طرف جنک بان و تغذ  
 فایم گردید - نصف شب رندوله و مرهات و بهلول و ساهو و آنکس  
 قریب چهار هزار سوار از موج خود همراه کرده بر بنگاه خانزمان  
 ریختند - راو سترسا ده خاندیمان اورا با گروهی از مردم خود  
 بمحافظت بده و بار گذاشته بملچار رفته بود با راجپوتان خویش  
 و تابینان خاندیمان دست تهور کشاده بطعن و ضرب برادرزاده  
 بهلول ناقبول و جمعی دکنی را از هم گذراید - و بقیة السیف  
 قدم در راهی فرار نهادند - گریختگان بی آرم بعد از سه روز  
 نزدیک عسکر فیروزی نمودار گشتند - خانخانان تاکید نمود  
 زمین پراز کریوه و مغاک است افواج قاهره یسال بسته برجها

برامراحتند بکشایش آن دژ آسمان رعبت که اوج باران آن از روح کدوان  
گذشته و استواری اساسش چون سد سکندر روح بدبسته و مغروری  
توپ و تفنگ و صرف زن و نان و دیگر ایدوات آتشیاری و توپچیان  
قدر ایدار برالیه روزگار مذکور است که مراعات تمام بر مستعد و ندوانیدن  
مقت و ساحق کوچک ستمت و سرانجام زنده و عمر آبرو بخند -  
منج خاں بحر بی نظام را در کاکوت باشد چه بر ورق قلعه دولت ایدان  
که از مرط استیقام تسخیر بدست نیست از تهگی ها حریق ایدارانی  
که ده پادشاهی آن ملعه مقدر اند دیگری را گنجایش ده - خود در  
مهاکوت قرار گرفت و سائر مردم را در حصار بیرون که بر در  
شهر واقع شده و عمر آنرا در ایام پادشاه رادگی اعلیٰ حضرت در حیدری  
که دوست درم ندانند اندس منج مملکت دکن را صمیمه متوہات  
دیگر گردانند از بهت صدمات ادواج قاعده طرح انداخته بود و  
ندس جهت بعدر کوتا اشتہار دارد - حایدان - نا آنگه بحالغان ده  
حردان توپ و تفنگ هر لحظه آتش بیدار ملتہب سیگردانیدند  
منازاع ملعه کشا حان مشائی در راه قلعه آمال حیات حارذانی  
شمرده بمساعی حمیلہ روز بروز بق - پیش می در دادند - درین  
انما یابوت مد جوهر حیدر تحت که از شعارت دانی نارحود ندگی  
اس والا درگاه رشته هولخواهی بی نظام ند مرحام را از دست ده  
هشتی - چون دانست که بعد از مفتوح شدن ملعه تمام ولایت بی نظام  
تصرف اولیای دولت اند مدت خواهد در آمد مہابی در مدد  
تقویت محصوران شد و دانست که مال مکر ماسره و حتم است -  
و حرابی کفران نعمت مدد الدم - و هر چند سعی نمود که آنرا

و بکرماجیت ملقب بچگراج بندیده را بناکچه‌ری که عقب قلعه  
واقعست تعیین نمود - تا هر کدام ملچار ساخته در رعایت قواعد  
هشیاری و جدگاری سعی نمایند - خانخانان برین ماجرا آگاه گردیده  
از ظفر نگر بصوب دولت آباد در حرکت آمد - و با پرهتیراج رانهور  
و گروهی از پندهای پادشاهی در غول قرار گرفت - و نصیربخان  
را که از عمدهای والای درگاه است هراول گردانید - و اوداجیرام  
را با برادران و خویشان چندانول - و بساز و ابهت تمام از کهرکی  
گذشته سلخ شعبان بخان زمان پیوست - صباح آن چون خسرو  
زبرجد سریر لوائی فیروزی بر افراخته عسکر ظلمت اثر شب را  
منهزم گردانید - دور حصار ملاحظه نموده در منزل بی نظام که  
در نظامپور متصل قلعه اساس یافته است فرود آمده جگراج را در  
دروازه ناکچه‌ری جائی که خانه فتح خان بود جایداد - و دروازه  
نظام پور را به نگهبانی خان زمان و گذاشته نصیربخان را - بدروازه  
پتن فرستاد - و دلیر همت را با طایفه از جنگ آزمایان شجاعت  
نثار بکنغذیواره که دهی است نزدیک بحوض قتلو و کنع دولتآبادی  
که بنفاست شهر آماق است درانجا می سازند روانه ساخت - و  
اهتمام آلات و ادوات حرب از توپ و ضرب زن که همراه برداشته  
بود بعهده لهراسپ باز گذاشته مقرر نمود که از سرکوب حصار که  
کوهی است رفیع و کنغذیواره بران آباد است بجانب قلعه سردهد  
و قرارداد که خان زمان همواره با پنج هزار سوار آماده کارزار باشد -  
و در هر ملچاری که احتیاج کمک شود بی توقف خود را برساند -  
انواج قاهره اطراف و جوانب حصار را احاطه نموده و ملچارها

یادری و تحت درمی از اندیشه‌های ماندگار آمده بقول و عهد  
سابق رها کند او را نمدانات حاقانی مطمئین گرداند - و الا منوچه  
تصحیر قلعه شود - حاضران بصورت تمام نظام پور آمده ننده  
پزدها را از حوالی دولتخانه آوردند - و متج خاں برهنه‌ویی ابدار  
حیریت حال لیکاپوری عم رندوله را با تربت شصت - وار داخل  
قلعه ساخته نامتکام طرح و ناره برداشت - و دانداز مکرزار دران  
متکمه نشست •

• دارند هم شعبان گروهی از لیکاپوریان حوالی لشکر نصرت اثر  
بودار گشتند - حال رمان کپیلوچی و غیبه بر گذارد که تا سلاح  
پوشیدن من آسماء را حدود مشغول دارند - کپیلوچی و مالوچی  
و لیکوچی و صورت رار با دیگر اهل دکن انتظار حال زمان برده  
بر مصالحان تاختند - معاویه جنگ نه گرم کرده و بوج خود  
پوشته کپیلوچی و همراهانش که عبیرا کم انکشته نامیلی تعاقب  
موده بودند در آورستند - درین اثنا حال زمان مانند بدل دمان  
صورت هرچه تمامتر خود را رسانیده کپیلوچی و مقامی او را  
استظهار بخشند - و تربت نه کرده مقهوران را عقب دوانید - و بصرب  
قدح خون آشام حموی را رهگرایی ملک عدم گردانید - و اوای طغر  
بر انداخته و رخساره همت بر انداخته معارفت نمود - و چون بنگار  
دانت که متج خاں از عودبگی طالع و معتنی دادا عملت نموده  
صرب دیدار نهاده معمر محاصره نظام پور را برای نوش خود برگزید -  
و لهراسب و دلیر همت را با شکرالله پسر خود و تابیدان خانجانی که  
با او همراه بودند بموضع میبند که حمت که یکی است رواء ساخت -

غ آتش فشان عرصه کارزار بر افروختند - بخان زمان چون آگهی  
 افت که دلاوران نبرد آرا گذشت مخالف در نظر نیاورده پای ثبات  
 شمرده اند باتفاق راو ستر مال و دیگر بدهای پادشاهی که در  
 غول بودند خود را بکوسک رسانید - و بسیاری از ارباب زنگان شقاوت  
 گرای را که قوت مقاومت در خود نیاورده راه فرار پیمودند پنبه  
 شش کروه تعافب نموده علف تیغ گردانید - و با همراهان قرین فتح  
 و نصرت مراجعت نهوده در موضع سانکی که در کوهی کهرکیست  
 و مضرب خدام لشکر ظفر فرجام بود فرود آمد - بیجاپوریان از  
 مددات افواج قاهره خایف گشته با فتح خان صلح اوگنده قرار  
 دادند که قلعه را در تصرف او وا گذاشته سه لک هون نقد با آذوقه  
 قلعه برسانند - آن و خیم العاقبت از کوتاه بینی و کار نشناسی باین  
 کلمات مموهه نقض عهد که فطری او بود نموده با انجمنه متفق  
 گشت - و چون اکثر حیوانات دران حصار از کمی غله و نایابی  
 قضیم و علیق بصحرای عدم شتافتند - عادل خانیه بصواب دید  
 فتح مخان در سرانجام آذوقه کمر همت بر بستند - خانخانان که در  
 ظفر نگر اقامت داشت پس از شنیدن این خبر بخان زمان بر  
 نکاشت - که هرگاه آن بد مال رشته پیمان گسیخته است تسخیر قلعه  
 و تادیب او و تنبیه بیجاپوریان پیش نهاد همت سازد - و نخست  
 رندوله و ماهوی فساد خورا که در نظام پور و حوالی دولت آباد  
 بسامان آذوقه و دیگر لوازم قلعه داری اشتغال دارند برخیزند -  
 و خود را با انجا رسانیده مداخل و مخارج بمران و مرداران حواله نما  
 تا ابواب وصول غله مسدود گردد پس ازان اگر فتح خان بسامان

امواج پرداخت - و خود نمود و دقایق اسباب جهانکشی حضرت  
 شاهشاهی متمسک گشته قول شد - و برادران خود لهراسب و دلیر  
 همت را تا آیدان پدر که همراه داشت هراول ساخت - در میمه  
 حکراج و کبیلوچی تا گروهی از مردمان کار را گذاشته در منوره  
 مرتضی خان و آتش خان تا موحی از گردان پیکار تعین نمود و  
 مبارزخان را دایم خود شکرالماء چنداول گردانید - و از آنجا که یکی را  
 و ده همت ساخته روان شد - و چون هراول از گهائی بهولندری دور  
 نموده آگاهی یافت که مردان عادیانیه و ماهوی تیره تحت تا  
 جمعیت گران مر راه گرفته اند تا رسیدن قول و چنداول از دنبال  
 بالای گهائی توقف کرد - پس از آن تا اظهار تائید مباری  
 بحرکت در آمد - ردوله که از دلیران مدینه طاعیه بود بدین مساکر  
 منصوره تا - چهار هزار هزار محاسب چپ رست - و ماهوی و  
 صیدایی و آنکس که تا همراهان که در - چهار هزار - وار بودند  
 در بلای گروهی حوین استاده ماندند - موج هراول جلو و بر  
 مرآبها تاخته مدیم را که پدای اداری احمد ثبات و زرد از مرصه  
 مرد رانده تا قلاب کهرکی رسانید - و در اندامی تعامت جمعی را  
 مر خاک هتک انداخت - از امواج ردوله که چپ رفته بود طاعیه  
 برابر مرتضی خان و آتش خان و دیگر دلیران موج خرا مار نمودار  
 گشتند - و آن حمله شدون بیشتر شهاب در حوین بدیده ارجاعات  
 گری و میگره روزی که شعار داد کردار آن روز و دوم است و  
 برنامند - و موج خود که عقب پشته نهان شده بود پیونده دلتای  
 دل مرتضی گذاشتند - گذار آن - و میگره روزی تا قست مدینه رن



شایسته پدایه سریر عرش نظیر فرستاد - و اظهار دولت خواهی و اطاعت بندهای درگاه آسمان جاه را وسیله عفو جرایم و صفح زلات خویش ساخت - خاقان کرم گستر بعضی محال را که پیشتر باو متعلق بود و بسا هوی وارون طالع مرحمت فرموده بودند حسب اللذماس فتح خان باز بدستور سابق باو عنایت فرمودند - ساهوی تبه رای ضلالت گرا از ادبار پیدشگی و شقاوت منشی آبرو دست آویز فتنه و فساد ساخته به بیجاپور یان متوسل گردید - و عادل خان باغواهی آن ابلهص پر تلبدیص گروهی از سرآمد لشکر خود را بار همراه نمود - تا قلعه دولت آباد را که بخصانت قواعد و استوارمی ارکان زبان زد روزگار است از تصرف فتح خان بر آورند - فتح خان که بی نظامیه را از بد خوئی و سفک دماء و مستی ایمان و نادرستی پیمان خود که باعث توزع خاطر و تشمت جمودیت است آزرده داشت - ایذا را در مقام کین توزی و نفاق اندوزی یافته بخانخانان مهابتخان نوشت - که ساهوی سیداه رو سلسله جنبان فتنه شده لشکر بیجاپور بر من می آرد - چون در قلعه آذوقه که از مهین مواد قلعه در یست فمانده همانا قلعه از دست خواهد رفت - اگر بسرعت خود را رسانیده مرا از زحمت این گروه و رهانید حصار بشما حواله نموده روی امید بآستان خلافت که مامن خایغان است می آرم - خانخانان خان زمان را با جمعی از بندهای والا درگاه بطریق منغالی پیشتر روانه ساخته خود بیست و نهم جمادی الذانیه مطابق بیست و دوم دی ماه در ساعت مسعود بآن صوب راهی گردید - و خان زمان بیلک منزلی کهرکی رسید و بتدریج

لیق از قسم جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیاء بدطر کیمیا اثر در آورد  
و متاع یک لک روبه نقدول موصول گشت - پیشکش حمید خاں  
صوبه دار کابل مدد اسب از بطر انور گذشت .

دهم عید اصحی بود کمراسی دولنای دولت رسید - نشاط را  
روز بازار دیگر شد - شهباشه اندامت دریا دل ناشکوه آسمانی ذیل  
سوار بنمازگاه تشریف فرمودند - و بعد از ادای نماز بدولتخانه  
والا مراجعت نمودند - و رحم بزار و حمت قربان بتقدیم رسید .

درمن روز مرخصه احلام محمد از پیش پدر خود مدد الحام  
متجدد ری تها دار ولایت کوچ که از توابع ملک ننگاه است آمده  
بذمهیل عتد ملک رتده اهر از سعادت نمود - و یک میل و ده اسب  
پیشکش گذراند - حکرام ولد هر دیرام عنایت ذیل مرور امراخت .

## مفتوح گشتن قلعه دولتا باد

### نائب حضرت رب العباد

اراسجا که منشور جهانگشا مقام اولیای این سلطنت اند  
اعتصام بطمرای درام مطرز ساخته اند همواره احکام شری  
و اعتنا امور معضله که بعضی سلطان روزگار کشایش پذیرد  
کمتر کوششی نصیب هولخواهان این دولت میگردد - امونج این  
مقال فتح قاعه دولتداد است که کند تحبیر خوانین  
در روز کلمه آن بریدند - تفصیل این اجمال آنگه - چون منم خاں  
والد ناصر حدشی مودکار و بهمن روزگار خود در دربار  
احدای دولت قاهره شناخته مدد الموصول بهر خود را با پیشکش

انوپ حمایل دیدند از فرط استقلال اندیشه آنکه مبادا گزندگی بنوپ  
رسد بخاطر خطیر آورده بر کمر آن خشم آگین زدند تا کمرش  
بشکند - و آنچنان بجلدی و چابکدستی شمشیر بغتف در آوردند  
که جز حیات خان که با اعتماد رای در یمین حضرت جنمت مکانی  
بود دیگری مطاع نشد - رام داس که در دست چپ اعلی حضرت  
بود نیز شمشیری حواله نمود - حیات خان هم چوبی چاند زد - شیر  
انوپ را گذاشته راهی شد - در خلال این احوال مردم از اطراف  
جوانب رسیده هجوم آوردند - و کار انجام یافته شیر به پایان رسانیدند  
حیاتخان چون دلیری و استقلال و چابکدستی کیهان خداوند  
به موقف عرض حضرت جنمت مکانی در آورد آنحضرت شمشیر  
خون آلود بدست مبارک از غلاف کشیده ملاحظه نمودند - و بر  
دست و بازوی این دست پرورد قدرت دادر و تمکین و وقار  
این شهسوار شیرشکار تحسین و آفرین فرمودند - و انوپ را بخطاب  
اندرای سنگدلان یعنی مالنده شیر و اضافه منصب مفتخر و  
مباهی ساختند \*

ششم عالمی افضل خان برای تحصیل مسجد و شرف التماس  
قدم سعادت لزوم بمنزل خود که مسمی و مورخ بمنزل افضل است  
نمود - خاقان قدر دان از وفور عاطفت و شمول عنایت ملتحمس او را  
شرف پذیرائی بخشیدند - آن وزیر دانشور از محل رکوب بندگان  
اعلی حضرت تا منزل خود که بیست و پنج جریب مسافت  
داشت اقسام اقمشته پاندا از گسترده - و پس از نزول اجمال برسم نثار  
پرداخت - و بشکر عنایت شهنشاه بنده نواز زبان برکشاده پیشکش

باره یعنی جمعی که در حواری شکار شرف اندر حضور می باشد  
 بغاماه از عقب می آورند خبر شیرین قوی هیکل تلو میزند شامگاه  
 بدان سو می شتابد - و با اتفاق مردم باره آنرا قتل نموده کس  
 بخدمت حضرت خدمت مکانی میفرستد - آنحضرت از اوزن  
 رغبت لشکار شیر با آنکه روز آخر شده بود و دقت که از اوزن  
 این جاندار حال شکر اند همراه نمودند اسب - وار مژده آنصورت  
 گشتند - و دود از دین شیر از اسب فرو آمده مکرر تعدد انداختند  
 چون زخم مکرر بود رفته رفته به شیب زمینی شست - از آنجا که آفتاب  
 فرو شده بود و آنقدر وقت که در آن نماز توان گذارد منقضي گشته  
 و عمت علیا مصروف بر آن که شیر شکار شود آنحضرت که در  
 گیتی خداوند و راحه رام دامن گشاده و ایوب و اعتماد رای و  
 حدات حال داروئے آندار خانه و کمال قرادیل دیگری در خدمت  
 اشراف نبود می چلد پیش رفته تفنگی کشان داد - اتفاقا  
 درین مرتبه ببر زخمی که از حمله باز دارد بدر برید - و از شدت  
 غضب و خدات عورت عزان و خروشان لباس آن حضرت درید -  
 حدبوشتین بحاله کمان چون قمر بقوس در آمده تیری انداختند -  
 اگرچه رسید اما باز گر بد آمد - آن دریده حشمتاگ بابوب که پایه  
 تفنگ در دستش بود رسیده او را بر زمین انداخت - درین وقت  
 هر شیر فستاب راست آنحضرت بود ایوب یکدمت خود را بدانش  
 داده دست دیگر نزدیک بشده اش حمایت کرد - خدای زسان که  
 حداب چپ آنحضرت مایل ده پیش ایستاده بودند شمشیر هانده  
 در از دیام آخته خواستند که در شانه شیر حواله فرمایند - چون دست

و یکم خرداد که روز وزن مال پانزدهم از سنن عمر باد شاهزاده فیل  
 انگن صمد اورنگ زیب بهادر بود خانان دریا نوال در دولتخانه  
 خاص و عام آن اختر برج خلافت را بزر سرخ ساخته این مبلغ را  
 که پنجاه هزار اشرفی بود بآن کامکار حواله نمودند - و حکم فرمودند که  
 رجه مسطور بمستحقین بدهند - و آن والانزان را بعنایت خلعت و  
 جبقه مرصع و تسبیح مروارید سزین بقطعهایی لعل و زمرد کران بها  
 و کره مرصع و بازوبند مرصع بالماس و اقسام انگشتوری از لعل و  
 یاقوت و الماس و مروارید و خنجر مرصع با پهل کتاره و شمشیر  
 مرصع و سپر با یراق مرصع و برجهی مرصع و دو اسب قبیاق یکی  
 سرافراز نام بازین مرصع دیگری با زین طلای سیناکار و فیل سدشکر  
 با ماده فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه شد سربلند گردانیدند -  
 سخن طرازان فارسی و هندوستانی بنظم و نثر داستان آن رستم آثار  
 برگذارند - و دامن آمد بجزایل عطایا بر نمودند - سعیدای کبانی  
 مخاطب به بیدلخان که این ماجرای مرد ازما در سلك نظم کشیده  
 بعرض مقدس رسانید - بامر خاقانی بزر ساخته آمده و مبلغ هم  
 سنگش که پنجاه هزار روپیه بود بار انعام شد \*

اکنون این محامدنکار بگذارش داستان شیر می پردازد \*

روزی حضرت جنت مکانی در برگنه باری بشکار یوز اشتغال  
 داشتند - ناگهان نوپ بدگوهر که در اواخر فرمان فرمائی حضرت  
 عرش اشیانی از وفور خدمتگذاری پدایه سرداری خدمتگزارانی که  
 بخواس معبرند ارتقا یافت - و در آغاز سریر ارائی حضرت جنت  
 مکافی نیز چندی بهمان خدمت می پرداخت - در اثنای آنکه

حرام جنگ کردن آید و تا نزدیک رحابیده فرجه رند - تا که در آن  
 تاختن چرخ بر پیشانی امپ - میخورند - و امپ چرخ با میشود  
 و آن واقعه هر می آید - راحه خیسنگه وک راحه مها سنگه  
 حکمت سنگه پسر کتن راحه ماسنگه که از خانه زادن معتمد این  
 درگاه است و خادشین راحه ماسنگه پدر درویش می تارک - چو  
 پیش تر آمده بود و در درویشی و دل نمی آمد - از جانب راحت  
 در آمده فرجه می اندازد - درین هنگام که خاتهای آرند و حبابان  
 در کشایش هم بود و رماه چون رساندن از شوریده - می در هم -  
 حضرت شاهشاهی بدات اندک اندک صورت توجده مرصوده و رماه  
 دادند که گرز بردار و سارو معادت گرفتار حلو بدشتر خود را  
 رسانند - و چون صورت هندو خریع بود را بجا آمد دیگر مشغول  
 دند قو و مانند نیرو حمله آورد - مددگر محال برگشتن در خون نداده  
 روز گردید - صورت هندو هر در پی گرفتار نهاد - و هر دولتش  
 فرار راه در نظر بردارده ناک آمان در رفتند - و پادشاهانهای سخت  
 بیدار مشغول حفظ و حراست ایردی انداز مهر آثار پادشاه رماه  
 و رماه زندگانی تازه انداختند - حدبو حدو آگاه بحمت بود  
 حدبو حاطت پادشاهان محمد اورتک زب را در آغوش  
 شغقت کشیده بندهیل عطاقت پندارند معادت بخشیدند - و  
 نگوناگون عبايت و خطاب نهادری موارش درودند - پس از آن  
 قره العین در امت محمد شاه شیخ نهاد را مهربانی نموده زبان گوهر  
 دار فتحی و آفرین برکشودند •

روز جمعه درم می آید و هر روز و چهل و نه مطابق بدست

بتمکین سرشته زبس جوهرش • نپندید جز نبض از پیکرش  
و چون فیل نزدیک رسیده بتائید آسمانی و توجه مشعل کشائی  
حضرت خاقانی بازوی جلال کشوده بزخم برچیده پیداشانی آن  
دند نهاد دیو نژاد را مجروح گردانیدند • نظم •

بتکلیف فطرت دلیری نمود • بسنی که تکلیف بروی نبود  
درین سن اگر بودی افرامیاب • همی گشتی از دیدن فیل آب  
عاکفان حظایر قدس و معتکفان صوامع اندس قوارخ قرآنی بودست  
و بازوی آن قره العین جهانبایی دمیدند - خفتگان فرمان خواب  
غفلت از غریو تحسین و نعره آفرین بیدار گردیدند - نظارگیان  
بکثرت در شدند - هرگاه خاقان اعظم حضرت صاحبقران ثانی در  
عنفوان جوانی پیکر شیر زبان طعمه شمشیر خونخوار ازدها کردار  
ساخته باشند چنانچه گزارش می یابد ظهور امثال این امور از  
اخلاف چه مستبعد • مصراع •

شیر بود حرکت بزاید ز شیر

آن خشم آگین پهر از جراحت نزدیک تر شده قصد نمود - هرچند  
آتش افشانی چرخي و بان که کره ارض از سورت نیران کره  
آتشین شده بود بکار رفت سودمند نیامد - و بر اسب شاهزاده  
دندان زده اسب در غلطانید - آن شیر بیشت دلیری از پشت زمین  
بروی زمین آمد - و بچستی و چالاکی دردم دست بر قبضه شمشیر  
کرده برخاست - پادشاهزاده والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر از  
دید حال بدین منوال با آنکه از هجوم خلائق و فراوانی آتش  
بازی و فزونی دخان راه در آمد مهدود گشته بود عنان گلگون فلک

پادشاهی در پای جهرکه در من مغازل ایام پادشاهزادگی محمد  
 انداختند - این در غرمت منظر که مانند بان و زان و بحر حوشان  
 اساس مخالفت را بیک خدش آسمانی از ناحیه در اندازند - و چراغ  
 عمر آسمانی را بیک دم زنی دور نشانند - در عرصه کین گرم حقایق  
 گشته بقصد ام حارا شکس قوای زمین را مترازل گردانیدند - و مرده  
 کمان از پادشاه بطور شاهزاده دور در آن تختی حمایت بردیده پایی  
 جهرکه در من دولتخانه اندرون قلعه باهم در آوریدند - در ماسروای  
 چهار نهرم آماشا قریب دولت حوار شده با درباری ملوک سلطنت  
 صوبه آهوب گشتند و پادشاهزادگی والی گهر تاسی چان پیش  
 رانده جانب راحت مددگر همین اختر برج انعام محمد دارا شکوه  
 و طرف چپ گوهرد درج سلطنت محمد شاه شجاع بهار و ورو  
 جوابار دولت محمد اورنگ زیبا دیدن این شگرت آویزه مشغول  
 شدند - و چون این دو پرخاش حوی آتش خوار هم جدا شده رجعت  
 تم قریب قدمی چان گذاشتند - و مامله قلیلی هم رسید سده مر که  
 هم نبرد خون را دور دید در آن مریدان و مملتی از و نور چشم و  
 عصب هر لحظه حملهای عظیم و حرکتهای عذیب میکرد بحساب  
 شهر و در مضار شجاعت محمد اورنگ زیبا دید - آن رستم آثار  
 بیل شکار عمان مرکب باد و متار صاعقه وار را که از حمایت جلدی  
 ده پشت از بتواند گریست زین خود را

مهر دو دست گرش در نعل بگیرد تلک

دست مهر امتوار داشته از جای بماند • شعر •

نمردی ز خاک سر موند • زایش چنان جلی بکند نشد



همی است - باشد که زهر مہرہ بوزن مذکور دفع آن نیز نماید -  
چون تجربہ نمودند نافع آمد - و بدین راوت پادشاه دانش آیدین  
گروہی از چنگ اجل رهایی یافتند \*

ثبات ورزیدن پادشاهزادہ با فرو شکیب

اورنگ زیب در برابر حملہ فیل کوه پیکر موسوم

بسدهکر - و برچہ زدن بزبان مست عربده

### خوی خود سر \*

شہنشاہ دوران در اکثر ایام بتماشای جنگ افیال سیاب تمثال

آسمان رفتار بدیع کردار \* نظم \*

ہمہ عفریت شکل صاعقہ فعل \* ہمہ خارا مرین سندان سر

مسرت می اندوزند - مگر روز مبارک دوشنبہ کہ روز جلوس مقدس

است - درین روز میمنت اندوز ہمگی ہمت پادشاہانہ مصروف

آست کہ ابواب انواع نشاط و اسباب اقسام انبساط کشادہ و آمادہ باشد

و بہ ہیچ جاندار می آمیدی و آزاری نرسد - و آویزہ این عفریت کرداران

کوه پیکر بی آن صورت نہ بندد - گاهی برخی از تماشاگران در زیر

دست و پای این دو بیستون با چار ستون نیستی گرامی شوند -

و گاہ از شدت غیرت و حدت غضب یکدیگر را ہلاک گردانند - اتفاقاً

روز سہ شنبہ بیست و نہم دو پیل کوه پیکر ابر خرام و دخروش کہ

از نہیب آواز زاولہ در چرخ برین انداختی - و گاہ جدال آتش را

آب و دریا را سراب پنداشتی - یکی دندان دار سدهکر نام دیگری

بی دندان موسوم بصورت سندر از فیلان نامی سرکار خاصہ شریفہ بامر

رویده به عیال و ملوک و تیر و محاسن و طایفه و اصحاب و اعداء را  
که از اکتاف ممالک در اقامه آورده بودند از روی عطمت و در سرته  
مهری و شال و رحمت فرموده دولتخانه و اقرا معارفت مروج اگس  
گردانیدند - و مردای آن آخور رز خانان حق شناس نارتشرف برده  
آن مکن و مرمت نشانرا با یک بهر شب و در حضور مدبر ماحند -  
و بیست و پنجهار رویده به محاسن و عذاب شد •

مردم از دایقی صوکت کامل معرض اندس رسید که رمی به  
پسر دیک شکم آوردن و پس از زدگی به روزی هر به معر املی  
شکافتند • و دیگری دخی را دید که دو - مرد داشت یکی در مکن  
حدود در زمین نر ناب و این سر بیدار دو چشم و دو آبرو و دو گوش  
و دمی بوده - و بعد از ساعتی در گذشت - بر انداز جان کوتول اراصل  
و اماده بمصاف هر روزی د ب و هشتصد - هزار سرامرار گردید - چون  
درس امام برخی از حوادم اهل محل طاعون که سمب اکثری آن  
معص هواسب در گذشتند - حاکمان به عهد د'ن معارل مدیم درون  
دعه که بر کرد در نر دیک سطح آب اساس یافته و هوای مصای  
آن در بهاب د'نکامی و روح امرانی است تشریف فرمود - پس  
از چندی درون دعه پیر در بعضی معارل نرک معامات و را - به  
گردید - در نر انرا مر صفر انهام پیر پادشاه به است آگاه که پیر  
حکمت در لغاس سلطنت نامحام معرسانند پیر و افکند - که چون  
چهار برج رهبر صبرا اول که از آن حاکم نازیدند و انگشتر خاه  
می سازند در دوع به بیت هشت - برج رهبر ندی که نر مات نراج  
مکدشاه باشد و معر در حورن هاک کند - و د'نکام - و اس - د'ن

. نهم ذی القعدة از سواران منصب خان زمان که پنج هزار  
 پنج هزار سوار است دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گشت  
 روز پنجشنبه هفدهم فرمان دادند که بمراسم عرس حضرت مه  
 علیا ممتاز الزمانی به پردازند - چون سابقا به بیدل خان که  
 خدمت داروغگی زرگر خانه خاصه شریفه بدو منوط امت حکم شده  
 بود که سرکاری نموده مسجری از طایفه کتابه و قبه و اکثر گلهای  
 آن مهینا کار باشد - و کوبه و قنادیل طلایی مهینا کار مهینا سازد -  
 و درینوقت پس از اتمام انرا بنظر انور در آورد - و حکم شد که  
 مسجرا که چهل هزار توله وزن دارد و شش اک روپیه صرف آن شده  
 بر دور تربت جنت رتبت آن مسغوفه رحمت اینرسی نصب  
 نمایند - و کوبه و قنادیل بر امراز مرقد آن مهبط نور آویخته بروی  
 چپوتره کرسی عمارت مزار خلد آثار که هنوز اساس گنبد آن از  
 زمین بر نیامده از چهار جانب خیم گردون رفعت و سایدهای آسمان  
 وسعت بر افرازند - و تمامی فضای فیض انتمایی او را به بساطهایی  
 مزین و فرشهای ملون آرایش دهند - و چون کار پردازان چابک  
 دست از ترتیب و تزئین آن مکان فردوس نشان فارغ گشتند - شب  
 هنگام شهنشاه دوران با نواب قدسی القاب پهلر قباب بیگم صاحب  
 و دیگر پادشاهزاده و جمیع مخدرات استار عفت و مطهرات مکمل  
 عظمت بضریح منور آن فردوس مآب تشریف فرموده تا دو پهلر  
 بجهت ترویج روح آن سفر گزین ملک تقدس توقف فرمودند - و  
 حسب الحکم خوانهای اقسام اطعمه و انواع حلویات و اصناف  
 عطریات در آن نزهتگاه چیده صلاهی عام در دادند - و بیست و پنج هزار

واطم صونگ مذکور ووحی ارلشکرندگاه بر سر آن کفره مجره تعبیر نمود .  
 و از حمله دواره دنگاله که یک هزار گشتی است - و سواى ملاحان  
 از قسم تغلگچی و توپچی و گماندار و بیره دار و سایر عمده و قلعه آن  
 کارهقتان هزار نفر علوه حوار بان نواره متعلق است . که ماه و ماه  
 ابرخراگه عامره دنگاله علوه حون را نقد می یابند - پانصد گشتی  
 بر ساز و سامان را بپرتان لشکر طغر اثر روانه ساخت - مدت چهار ماه  
 شیران پندگه و ما - بهنگان بحر هدما - در بر و بحر تان بدگیشان بد  
 مدشان بمقابل و مقاتله مشغول بودند - و کار بر آنها تنگ ساختند -  
 و بقدها را بپیر در مر دیوارهای محکمه آنها رسانیده آن دیوار هارا  
 کامهش المدعوش بر باد دادند - و از هر چهار طرف یورش کرده آن  
 بد در هارا محسوس نمودند - قریب ده هزار نفر از آن کفار دنگار در گرهش  
 این بندر متعین قتل و دشت گیر گشتند - و حوای مردگی حدکی  
 پندهرار کس دیگر از عدم و هشم آن گشتیها و غنائها در قید و بند  
 اندادند - و شصت و چهار جهاز و عمارت با عدایم موبوره و اموال  
 با مصصوره بذهرب عمارت مصصوره در آمد - و بمرق کفره مال  
 تا کل از آن دیار برگزیده گشت - و بجای دفع و کدایس آنها معاند  
 و معاهد نداده اند - و بموص آوار لافوس آن گدول مدای اذل  
 معلمان در آن مکان بگوش کرد میان راه الحی و سائلان عالم را  
 رحبت - توقع آنکه همواره بر شعله حاکم بوجاه مدت در منزل را در  
 نشو و نما دارند - و بمونده با علم احوال حاکمته مال اجمعت برای  
 حنظر محض صادق الولا باشند - بپوشید ابدال هار دای و کواکب  
 حنن شو و ای پندخته از ادق احوال ایرد متعلق طمع و امع داده

. نهم ذی القعدة از سواران منصب خان زمان که پنج هزار  
 پنج هزار سوار است دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گشت \*  
 روز پنجشنبه هفدهم فرمان دادند که بمراسم عرس حضرت مهک  
 علیا ممتاز زمانی به بردارند - چون سابقا به بیدل خان که  
 خدمت داروغگی زرگرخانه خاصه شریفه بدو منوط است حکم شده  
 بود که سرکاری نموده مسجری از طلا که کتابه و قبه و اکثر کلهای  
 آن مهینا کار باشد - و کوبه و قنادیل طلایی مهینا کار مهینا سازد -  
 و درینوا پس از اتمام انرا بنظر انور در آورد - و حکم شد که  
 مسجرا که چل هزار توله وزن دارد و شش لک روپیه صرف آن شده  
 بر دور تربت جنت رتبت آن مسجرفه رحمت اینذی نصب  
 نمایند - و کوبه و قنادیل بر انداز سرقد آن مهبط نور آویخته بروی  
 چپوتره کرسی عمارت مزار - خلد آثار که هنوز اساس گنبد آن از  
 زمین بر نیامده از چهار جانب خدام گردون رفعت و ساییدانهای آسمان  
 وسعت بر اندازند - و تمامی فضای فیض انتمایی او را به بساطهایی  
 مزین و فرشهای ملون آرایش دهند - و چون کار پردازان چابک  
 دست از ترتیب و تزئین آن مکان فردوس نشان فارغ گشتند - شب  
 هنگام شهنشاه دوران با نواب قدسی القاب پهلر قباب بیگم صاحب  
 و دیگر پادشاهزاده و جمیع مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن  
 عظمت بضریح منور آن فردوس مآب تشریف فرموده تا دو پهلر  
 بجهت ترویج روح آن سفر گزین ملک تقدس توقف فرمودند - و  
 حسب الحکم خوانهای اقسام اطعمه و انواع حلویات و اصناف  
 عطریات دران نزهتگاه چیده صلاهی عام در دادند - و بیست و پنج هزار



فیروز می اثر - و ملاحظه حال مردم قلاع دیگر - و گرفتن قلعه‌های  
محکمتر - مسلوب شده بود - در سر سواری - و از قلعه دولاباک تنها  
هزار توپ که در چندی از آن آدم می‌تواند نشست داخل توپخانه  
خاصه شریفه شد - و تمام ملک نظام الملک که جمع آن در کرور  
و بدست و پنج اک روپیه است که شش صد و بدست و پنج هزار  
تومان عراق باشد - به مالک محروسه منضم گشت - و قطب  
الملک نیز اختیار بندگی و فرمان برداری نموده مبالغه پنجاه  
اک روپیه که قریب یکصد و شصت هزار تومان میشود از جواهر  
نقدیه و مرصع آلات قیمتی و فیان نامی کوه پیکر پیشکش  
فرستاد - ادواج قاهره بر سر ملک عادل خان تعیین شده - انشاء  
الله تعالی او نیز همچو قطب الملک اختیار بندگی و فرمان برداری  
نموده در خور حالت و قدرت خود پیشکش خواهد داد - یا مانند  
نظام الملک مستاصل و خراب خواهد شد - دیگر فتح بندر هوگلی  
است که بندر بدست نزدیک بندر ساتگانو که از بذار مشهوره صوبه  
عمده بنگاله است - از سواف زمان الی الان جمع گذیری و جم  
غیری از فرنگیان در آنجا ماری و مسکن داشتند - چون آزار بدشمار  
از آن کفار نابکار بمسلمانان آن دیار میرسید - چنانچه بسیاری از اهل  
اسلام را گرفته جبراً و قهراً نصرانی می نمودند - از آنجا که استیصال  
اهل کفر و ضلال بر ذمه همت و الانه همت پادشاه دینی شوکت اسلام شعار -  
که مروج دین متدین سید انام - علیه و علی آله و اصحابه الف الف  
صلوة و الف الف سلام - باشد - واجب و منجتم است - بصوبه دار  
بنگاله حکم نمود که در قلع و قمع و دفع و رفع آن طایفه ضاله بکوشد -

پدر دشته بود - و فتح خان پسر عمیر که مثل پدر مدار ملکه  
 آن حلسه شده بود تا اموال و اعدای و توابع و لواحق آمد و  
 دست گیر شدند - و قلعه دولتاناد را که اساس دولت نظام الملکه  
 و حاکم شدن آن مملکت است - و در استحکام و اعتدال شهر  
 آبادی - و در حصاست و مناعت میان دایع هندوستان طاق بود -  
 چه آن حص حصص در حقیقت ده قلعه است که کوه پر  
 شکوه در بهایت عظمت و عایت رومت از سنگ خارا در صخرای  
 مسطحی واقع شده - چهار قلعه از الحمله بر بالای آن کوه ملک شکوه  
 است ، بعضها فوق بعض و بر دوران کوه و از شکوه حدوق بر آب  
 عریض و عمیق واقعست که در سنگ خارا کنده شده - و بهای حصار  
 استوار و دو حدوق عمیق دیگر بر روی هم متصل بکوه مذکور دارد -  
 تا هفت قلعه دیگر که هر یک بحصاست و مناعت مشهور - و  
 دعامان و سرانجام اسباب قلعه داری معروف اند - مثل قلعه دهوارور  
 و دهوار و کله و انتور و تلتم و ستوده و بدانی مفتوح - احتیاد -  
 بعضی را مانند دولتاناد و دهوارور و قدسار و دهوار و دهوار  
 دمار - و میاری بی شمار - و احتمال اسماء آلاب قلعه گنری - و  
 ارتکاب انواع دلیری - و برین مقال چنانک دست دهوار را بر  
 دیوارهای بلند و پست - و بریدن آن دیوارها نند و یک آتش  
 برخواست - و دادن خاک آج حصارها نند و بنا - و پیش کردن بر دیوار  
 و در ده قلعه کشا - و در آمدن آن شعاع نشسته هفتا - مصری  
 شمشیران رخنهها - و پنج قلعه دیگر را که قدرت قلعه داری از ده  
 ۱ آنها - بولطه دشت شتر شتر پیگر - و مملکت و مملکت



و عنان عزیمت را بآنصوب معطوف داشت - و افواج قاهره متعدده  
 بسرداری امراء عمده برای تأدیب نظام الملک و تخریب ملک او  
 و دفع فتنه آن فیه باغیده - و رفع فساد آن طایفه ضاله - تعیین نمود  
 عساکر منصوره بیمن تأیید قادر می همتا - و برکت اقبال روز امروز سا -  
 در هر مرتبه از مراتب مقابله و مقاتله دمار از روزگار آن گروه نابکار  
 برآورده شکستهای گوناگون دادند - و ملک نظام الملک را بنهب  
 و غارت و قتل و اسیر خراب و بیآب ساختند - و کار را چنان برافغانان  
 تنگ گردانیدند که آنها نجات خود را منصوره بر آمدن از آن دیار  
 دانسته فرار را بزقرار اختیار نمودند - از جمله ادواج قاهره که از  
 برای استیصال و استهلاک آن جماعه واجب الدفع تعیین شده  
 بودند - جمعی تعاقب آن طایفه عاقبت نامحمود نموده مانند  
 شیران زدن آن روبه صفتان را پیش انداخته بسعیهای مردانه و  
 کوششهای فدویانه خود را بآنها رسانیدند - از مشاهده این حال آن  
 گروه بد مآل دست از جان شسته پانی ثبات در معرکه امشردند -  
 و دست و پای که دست از جان شستها و از سرگذشتها را باید زد  
 دران عرصه زدند - آخر الامر بعون عنایت ملک دادر فتح و ظفر  
 نصیب لشکر فیروزی اثر گردید - و سر پیرا و سردریا را که او نیز درین  
 دولت عظمی بمرتبه علیا فایز گردیده بود با سر پیران پیرا - و سایر  
 سرداران آن طایفه و خیم العاقبت - بدرگاه خلیف پنجاه فرستادند - و بانفی  
 باغیان را قتل و اسیر ساختند - و نظام الملک نیز با اکثر عمدهای  
 خود از شومی این اتفاق در رفتن بعالم عدم و استقرار در قعر جهنم  
 با آن جهنمیان اتفاق نمود - و پسر نظام الملک مذکور که به -

است - بی ضرورت تام نباید نمود - و با احسان تسخیر قلوب ایشان  
باید کرد ( الانسان مدید الاحسان ) مقدمه حقه است - در باهوت  
خاطر جمع - و ملک ایمن و دولت با احتیاط - و مهمات با نظام  
خواهد بود - از غایت محبت و بهایت راست بهودای الدین -  
النصیحه این چند کلمه در زبان خامه جاری گردیدن - لایق آنکه بعد  
از رسانیدن نامه و پیغام آن - بیاد و امارت مرحمت را بنزدی  
رحمت انصواب ارزایی دارد - چون ضابطه رد - و قاعده استیجاب -  
مقتضی آنست که از استماع امر و لای استماع دولت - و زیادت  
علامات شوکت - در میان مرغان و شداد گردند - لهذا بر حیل احوال  
در ذیل این نامه حسیته مال و موقوفات تازه که از میامن تائید دولت  
بی اندازه ایزد متعال که شامل حال این نیازمند درگاه ذوالجلال  
است - درین ایام خسته مرجم دست داده بود مرقوم قلم بهنگمی  
میگردد - از اسامه آنکه چون برای امداد که نطق حضرت - در درس  
مقررات - علیین آشیان - حفت مکن - ابار الله درها - او را بدرجه  
اعلی امارت رسانیده - و بخطاب خالصانه و مرتبه - بهیالاری  
- را امر از گردانیده بودند - از کفران نعمت - و طغیان طبیعت - که  
مژشاد آن خبث طینت - و سوء خلقت است - طریقه بغی و عصیان  
پیش گرفته اختیار مرار ازین دیار نموده پناه بملک نظام الملک مرد  
و جمع کنیزنی از امانت ملامه در مراد جمع شدند - و نظام الملک  
که قریب سی هزار سوار داشت ده و منفق گردیده خیدلت مامده را  
بخطرهایی دامن خود راه دادند - دوع و دوع آن بهیال را  
واحس دانسته و امت والا بهمت را بر استیصال آن گروه مانی گماشت

کسی نمانده که این قدر حالت و قدرت داشته باشد که کیفیت  
نسبت‌هایی که میان خواقین این دودمان خلافت نشان - و سلاطین  
آن خاندان عظیم الشان - متحقق بود بمرض آن فرزند والا شکوه  
رماند - در خدمت پادشاهان عظیم الشان ضرور است که جمعی از  
داناان بوده باشند - و آن قدر نسبت و عزت و قدرت داشته باشند  
که دایره هر مقدمه را که مصلحت دولت دران باشد عرض نمایند  
و این معنی را هم خاطر نشین کنند که در حقیقت معنی پادشاهی  
و سلطنت آنست که مالک الملک حقیقی بمحض کرم ذاتی خود  
بندگی خاصی را بجهت مصلحت عام بر میگزیند - و بدایه و ایمی ظل  
الهی سرافراز میگرداند - و خلق خود را بار می سپارد - تا حفظ  
نفس و عرض و مال و مرتبه آنها نماید - و دست قوی را از  
ضعیف کوتاه دارد - و داد مظلوم از ظالم بستاند - و پست سزید  
الهی عمل نموده تقصیرات آنها را که بمقتضای بشریت سر میزنند  
عفو فرماید - و تا ضرور نشود هیچ یکی از بندهای خدا را عقوبت  
نماید - هرگاه حال برین منوال باشد پس آن برگزیده حق سبحانه  
و تعالی را نیز واجب است که اینمعنی را همواره منظور نظر امور  
خود دارند - تا بغیر عنایت خلق آن مملکت از سپاهی و رعیت  
منظور نظر کیمیا اثر آن فرزند سزوار تاج و تخت گردد - و اگر از  
بنده تقصیری بوقع آید که عفو و اغماض آن موافق مصلحت  
نباشد درخور آن تقصیر تنبیه یابد - و ارتکاب ازالۀ حیات که در  
حقیقت تخریب بذیان الهی است - که ید قدرت شامله آن را  
بسالهای دراز ساخته - و سبب قوی بی اخلاصی و نفرت طبایع

